

سبک‌شناسی نظم در قرن ششم*

دکتر سیدضیاءالدین سجادی**

چکیده مقاله

در این مقاله از مختصات سبک‌شناسی نظم در قرن ششم سخن رفته است. مبدأ بحث در این زمینه بررسی مختصات سبک‌شناختی در آثار سنائی غزنوی است که موجب تحولی اساسی در شعر فارسی گردید و پایان این تحول در قرن ششم، سال تصنیف اقبال‌نامه نظامی و ختم اسکندرنامه اوست.

شعر فارسی در این قرن از لحاظ موضوع، وزن، قالب، ترکیب الفاظ و قوافی، نوجویی و تازگی متحول شد و ۱۰ شیوه شاعری در سبک خراسانی در قرن ششم بسط و گسترش یافت و شکل‌هایی دیگر به خود گرفت. مهم‌ترین تغییر، ورود اندیشه‌ها و افکار صوفیانه و عارفانه در شعر فارسی است که از سنائی سرچشمه گرفته و به نظامی ختم می‌شود. شعرهای اخلاقی، هجو، هزل و مطایبه، سخنان حکمت‌آمیز، علوم و فنون موسیقی، ذکر حوادث تاریخ، مدح، شکایت، و مرثیه در این قرن موضوع تأملات شاعران قرار می‌گیرد.

در این قرن مختصات سبک‌شناختی شاعرانی چون سنائی (در همه آثار منظوم وی)، انوری، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، خاقانی شروانی و ظهیرالدین فاریابی مورد بحث و نقد علمی قرار گرفته است. استاد سیدضیاءالدین سجادی فرصت نیافته

* از آثار منتشر نشده شادروان دکتر سجادی.

** استاد فقید دانشگاه تربیت معلم.

است تا مختصات سبک‌شناختی شعر نظامی را که خاتم این دوره است رقم زند، هرچند پس از بحث در اطراف سبک‌شناسی نظم در قرن ششم، با اجمالی تمام، کلیاتی درباره سبک شعر فارسی در قرن هفتم بدین نوشته افزوده‌اند.

کلید واژه

سبک‌شناسی نظم - گسترش موضوعات شعری قرن‌های ۴ و ۵ در قرن ششم
بررسی عوامل تحول - ورود افکار صوفیانه و عارفانه - طنز - هجو - مرثیه - مدح
قصیده و غزل.



سبک‌شناسی نظم در قرن ششم

در میان دوران‌های شعر فارسی، قرن ششم هجری قمری از جهات بسیار ممتاز و مشخص است. یک جهت بارز آن پرباری و غنای شعر فارسی و کثرت شاعران بزرگ و مشهور و مراکز ترویج و گسترش شعر و تشویق شاعران است و این خود سبب قوام و دوام شعر شده که نه تنها در حمله مغول در آغاز قرن هفتم سستی و زوالی پیدا نکرده، بلکه موجب تحولی بزرگ در شعر شده و به شاعران قرن هفتم و بعد از آن منتقل گردیده است.

اما پیش از بحث در خصوصیات سبک شعر فارسی در قرن ششم، بینیم این قرن را از چه زمان تا چه زمان باید به حساب آوریم. اگر بخواهیم دوران تاریخی را در نظر بگیریم و مثلاً سال وفات مسعود سعد سلمان یعنی ۵۱۵ هـ. ق^۱ را مبدأ قرار دهیم و سال ۵۹۹ هـ. ق یا به قولی ۶۱۴ هـ. ق^۲ یعنی سال مرگ نظامی گنجوی را قرن ششم حساب کنیم، می‌بینیم بسیاری از شاعران پیرو سبک خراسانی با همان اشعار قرن چهارم و پنجم در نیمه اول همین قرن ششم درگذشته‌اند. از آن جمله امیر معزی سال ۵۱۸ یا ۵۲۱ هـ. ق^۳ و نیز ادیب صابر وفات در سال ۵۴۷ هـ. ق^۴ و عمیق بخارائی در سال ۵۴۲ هـ. ق^۵ و عثمان مختاری را بعضی تا سال ۵۴۵ یا ۵۴۹ هـ. ق^۶ زنده دانسته و سال مرگش را یکی از این سالها ذکر کرده‌اند، اگرچه استاد فقید جلال‌الدین همائی سال وفات او را ۵۱۳ یا ۵۱۶ هـ. ق^۷ یا سالی در میانه این دو تاریخ دانسته است.

سنائی غزنوی که بعداً به تفصیل درباره‌اش صحبت خواهیم کرد و بدون شک از شاعران دارای سبک خاص و مکتب شعر عرفانی است، به احتمال زیاد طبق تحقیق

علامه مرحوم محمد قزوینی^۸، در ۵۴۵ هـ. ق در گذشته است و باید توجه داشته باشیم که سلطان سنجر سلجوقی که مشوق بسیاری از شاعران نامبرده بوده در سال ۵۵۲ هـ. ق وفات یافته است.

در قرن چهارم و اول قرن پنجم هجری قمری یعنی عصر فردوسی، نخستین شاهکار شعر فارسی مانند خورشیدی درخشان در آسمان شعر دری درخشیده است و عالترین نمودار شعر، در سبک خراسانی بشمار می‌آید. پس از فردوسی از قرن پنجم گرشاسنامه و ویس و رامین سروده شده که همان خصوصیات سبک خراسانی را دارد و از تازگی و ابتکار کم بهره گرفته و مأخذ تحولی شمرده نمی‌شود.

به این جهت چنین به نظر ما می‌رسد که اگر مثنوی حدیقه‌الحقیقه سنائی را با اختصاصات ابتکاری و ممتاز آن آغاز تحول شعر در قرن ششم قرار دهیم و سال ۵۲۵ هـ. ق^۹ را که سال تصنیف این مثنوی است، مبداء و مأخذ بحث تحول در شعر فارسی بگیریم باید پایان این تحول را در قرن ششم، سال تصنیف اقبال‌نامه نظامی و سال ختم اسکندرنامه نظامی حدود سال ۶۰۷ هـ. ق^{۱۰} یا کمی بعد از آن به حساب آوریم. اگرچه این دو اثر تقلید از شاهنامه است اما خصوصیات ابتکاری و نکات تازه‌ای هم داند که هم درباره تاریخ تصنیف و هم اختصاصات آنها گفتگو خواهیم کرد و برای نمونه می‌توانیم به ابداع ساقی‌نامه و مغنی‌نامه در این دو مثنوی اشاره کنیم، البته در طرح اصلی داستان اسکندر و اجزای آن هم تازگیهای بسیار دارد. اکنون جای دارد که سبک شعر فارسی را در قرن ششم از جنبه‌های گوناگون مورد بررسی قرار دهیم و اختصاصات آن را بیان کنیم و جهات نوآوری و تحول و اختلافات آن را با شعر قرون چهارم و پنجم از نظر بگذرانیم.

شعر فارسی در قرن ششم، از لحاظ موضوع و وزن و قالب و ترکیب الفاظ و قوافی با شعر دو قرن قبل تفاوت‌هایی پیدا کرده و چنانچه خواهیم دید دگرگونی و نوجوئی و تازگی در آنها راه یافته و بسیاری از این گونه دگرگونیها پایه و مایه تغییر و تحول در شعر دورانهای بعد شده است.

موضوع شعر در دوره‌های پیش از این و مخصوصاً در شعر خراسانی همان ده موضوع^{۱۱} یاده شیوه شاعری بود که معمولاً: مدح، وصف، رثاء، استعطاف، اعتذار،

حسب حال، مفاخر، هجو و طنز، بث شکوی، عشق و نسیب و تشبیب در این ردیف به شمار می‌آید و ظاهراً خاقانی شروانی شاعر نامدار قرن ششم در قطعۀ تعریض به عنصری، به همین ده موضوع اشاره دارد و می‌گوید:^{۱۲}

زده شیوه کان حلیت شاعری است به یک شیوه شد داستان عنصری
نه تحقیق گفت و نه وعظ و نه زهد که حرفی ندانست از آن عنصری

هر یک از این موضوعات در قرن ششم بسط و گسترش و دگرگونی یافته و اشکال دیگر به خود گرفته است. مثلاً مدح از انحصار دربار شاهان و امیران خارج شده و بیشتر درباره بزرگان دانش و ادب و علما مدح گفته‌اند، چنانکه در شعر خاقانی و انوری و جمال‌الدین^{۱۳} می‌بینیم و همچنین رثاء، چنانکه خاقانی در مرثیه امام محمدبن یحیی نیشابوری^{۱۴} یا ناصرالدین باکوئی^{۱۵} قصاید بلند و غرا سروده است.

مدح و مرثیه به افراد کوچکتر یا زن و فرزند و اعضاء خانواده و دوستان رسیده که پیش از این سابقه نداشته است، از آن جمله رثاء خاقانی درباره همسر^{۱۶} و فرزندش^{۱۷} و رثاء نظامی در رثاء کنیزک همسرش^{۱۸}.

اما مهمترین تغییر در موضوع شعر، ورود اندیشه‌ها و افکار صوفیانه و عارفانه است که از سنائی غزنوی سرچشمه گرفته و آن گونه در قرن ششم نفوذ و رواج یافته که شاعران غیرمتصوف و غیرعارف مانند نظامی و خاقانی هم در اشعار خود همه مصطلحات عرفا و صوفیه را آورده و به زهد صوفیانه و عارفانه توجه کرده‌اند. نظامی گنجوی مثنوی مخزن‌الاسرار را در حکمت و پند و موعظه و تصوف سروده و خاقانی قصاید فراوان در این موضوع دارد و چون بیشتر تحت تأثیر حدیقة الحقیقه سنائی قرار گرفته‌اند، ما آن مثنوی و تاریخ تصنیف آن را مأخذ و مبداء تحول شعر فارسی در قرن ششم دانسته‌ایم و سنائی در شاعران قرن ششم و قرنهای بعد تأثیری بسزا داشته و شاعران به او و آثارش توجه فراوان کرده‌اند، چنانکه خاقانی خود را بدل سنائی دانسته و گفته است:^{۱۹}

بدل من آدمم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
و نیز گفته:^{۲۰}
چون به غزنین شاعری شد زیر خاک خاک شروان شاعری دیگر بزاد

و خواهیم گفت که مولانا جلال‌الدین در قرن هفتم مثنوی را با توجه کامل به حدیقه سنائی گفته و سروده که حدیقه را «الهی نامه» نام داده است. در قرن ششم هجری قمری افکار و معتقدات دینی و مذهبی در شعر وارد شده و توجه به توحید و نعت پیامبر اکرم (ص) و صحابه و خلفا در شعر جلوه‌ای بیشتر دارد، و این موضوع‌ها در قصاید خاقانی در نعت پیامبر اکرم (ص) و وصف مکه و مناسک آن فراوان آمده و آغاز مثنویهای نظامی گواه صادقی بر این مدعاست. ترکیب بند جمال‌الدین عبدالرزاق هم در نعت رسول اکرم (ص) معروف است.^{۲۱} حتی، مسائل فقهی و احکام شرعی هم در اشعار شاعران دیده می‌شود که هر کدام مطابق معتقدات مذهب خود به آنها اشاره کرده‌اند و در بعضی اشعار هم با اعتقادات مخالف خود ستیزه کرده و استدلال برای عقیده خود بیان داشته‌اند. مثلاً: خاقانی درباره رؤیت حق با چشم ظاهری در قیامت که اشاعره عقیده دارند و معتزله آن را رد می‌کنند گفته است:^{۲۲}

رؤیت حق به بر معتزلی	دیدنی نیست، ببین انکارش
معتقد گردد از اثبات دلیلی	نفی لاتدرکه الابصارش
گوید از دیدن حق محرومند	مشتی آب و گل روزی خوارش
خوش جوابی است که خاقانی داد	از پی رد شدن گفتارش
گفت من طاعت آنکس نکنم	که نبینم پس از آن دیدارش

و این اشعار در حقیقت پاسخ همان بیت معروف فردوسی است که گوید:
 به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
 و بیت را دلیل بر اعتزال فردوسی گرفته‌اند.^{۲۳}

نظامی گنجوی هم از اشاعره پیروی کرده و رؤیت خداوند را با چشم ظاهر در شعر آورده، مخصوصاً در معراج پیامبر اکرم (ص) که در مخزن‌الاسرار گوید:^{۲۴}

مطلق از آنجا که پسندیدنی است	دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدنش از دیده نباید نهفت	کوری آن کس که به دیده نگفت
دید پیمبر نه به چشمی دگر	بلکه بدین چشم سر، این چشم سر

و همین مطلب را در آغاز خسرو و شیرین و شرفنامه و هفت پیکر و لیلی و مجنون صریح بیان کرده است.^{۲۵}

به علت بالا گرفتن معتقدات مذهبی و دینی و توجه شاعران به این مطلب. عده‌ای از شاعران به مخالفت با فلسفه برخاسته و عقاید فلاسفه را بی‌پایه و بی‌اساس دانسته و آنها را تخطئه کرده‌اند و فرد شاخص این دسته از شاعران، خاقانی شروانی است که در یک قصیده کوتاهی گفته است:^{۲۶}

چشم بر پرده امل منهدید	جرم بر کرده ازل منهدید
فلسفه در سخن میامیزید	وانگهی نام آن جدل منهدید
نقد هر فلسفی کم از فلسی است	فلس در کیسه عمل منهدید
مشتی اطفال نوتعلم را	لوح ادبار در بغل منهدید
مرکب دین که زاده عرب است	داغ یونانش بر کفل منهدید
قفل اسطوره ارسطورا	بر در احسن‌الملل منهدید
نقش فرسوده فلاطون را	بر طراز بهین حلل منهدید

و اشعاری دیگر در این موضوع دارد.^{۲۷} و سنائی غزنوی در این باره گفته

است:^{۲۸}

عقل نبود فلسفه خواندن زبهر کاملی عقل چبود جان نبی‌خواه و نبی‌خوان داشتن

در این میان نظامی گنجوی با آنکه تعریض به فلاسفه دارد، با این همه در مثنوی اقبالنامه که به تقلید و تتبع شاهنامه ساخته، مانند فردوسی خردگرائی کرده و گفته

است:^{۲۹}

بزرگ آفریننده هر چه هست زهرچه آفریدست بالا و پست
نخستین خرد را پدیدار کرد ز نور خودش دیده بیدار کرد

و چون در آفرینش بحث می‌کند می‌گوید از راه خرد باید به صانع پی برد. و پس از آن می‌گوید خضر درون او که طبع اوست به کاخ او آمده و دماغش را بر سخن گرم کرده و به او گفته است:^{۳۰}

که چندین سخنهای خلوت سگال حوالت مکن بر زبانهای لال
تو می‌خاری این سرو را بیخ و بن بر آن فیلسوفان چه بندی سخن
چرا بست باید سخنهای نغز بر آن استخوانهای پوسیده مغز

با این همه در اقبالنامه که خردنامه هم نامیده شده، سخنان حکیمان یونان و هند را بیان می‌کند^{۳۱} و در موردی که اسکندر با هفت حکیم خلوت می‌سازد، همه در آفرینش نخست سخن می‌گویند^{۳۲} و آنگاه خود اسکندر عقیده‌ای اظهار می‌کند و سپس نظامی چنانکه اشاره کردیم در این باره بیان مطلب می‌کند و بر حکیمان و فلاسفه طعن می‌زند و خرده می‌گیرد.

در شعر قرن ششم اخلاق و پند و موعظه بسیار مطرح شده و سخنان حکمت‌آمیز اخلاقی در شعر شاعران این قرن فراوان آمده و از این دست مطالب در مثنویهای نظامی و قصاید خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق زیاد به چشم می‌خورد. بدیهی است اخلاق، همان اخلاق اسلامی و سخنان بزرگان دین و آیات و احادیث و سیرت پیامبر و بزرگان دین است.

در مقابل این اشعار اخلاقی هجو و هزل و مطایبه هم در شعر قرن ششم زیاد آمده، از جمله هزلیات سوزنی سمرقندی بیش از همه و هجویات انوری در قطعات و هجویات خاقانی که کمتر است و درباره رشید و طواط^{۳۳} و چندتن دیگر بیشتر نیست و هزل هم کم دارد و خود او مدعی است که در هجاگوئی فحش در شعرش نیست^{۳۴}. و در شعر تازی و دری او هجا و فحش دیده نمی‌شود^{۳۵}.

طنز هم در اشعار شاعران قرن ششم هست مخصوصاً آنان که به عفت کلام و پوشیدگی سخن هجو و هزل توجه دارند مانند نظامی گنجوی که غالباً در شعرش از طنز استفاده می‌کند و عفت کلام دارد. اما همین اشعار هجو و هزل و مطایبه هم از نظر شعری و قدرت بیان شاعر و کیفیت تعبیر قابل توجه است و باید در سبک شعر فارسی، گذشته از موضوع شعر به جهات دیگرش نیز نگریست. موضوع دیگر در شعر قرن ششم آوردن علوم و فنون مختلف و اصرار شاعران در این مورد است که ظاهراً در آن عصر فضل‌فروشی و مفاخره محسوب می‌شده است.

در شعر قرن ششم، طب، نجوم، ریاضیات، گیاه‌شناسی، موسیقی، بسیار و با تعبیرات گوناگون آمده و شاعران این علوم را فراگرفته و در شعر آورده‌اند، مانند انوری که نجوم خوانده بود و پیش‌بینی او در قران کواکب سال ۵۸۲ هـ. ق. و بروز طوفان در کتب ادب و تاریخ معروف است^{۳۶}.

شاعران قرن ششم حوادث و وقایع مهم مربوط به جامعه و آنچه را بر سر مردم از آن حوادث آمده در شعر آورده‌اند، از جمله قصیده معروف انوری درباره حمله ترکان غز به نیشابور با مطلع^{۳۷}:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به سوی خاقان بر
و در همین مورد خاقانی هم قصایدی در رثای امام محمد یحیی نیشابوری دارد
و در یک قصیده به گرفتاری سلطان سنجر در آن واقعه اشاره می‌کند و مطلع قصیده
این است^{۳۸}:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
و ضمن قصیده گوید:

صبح آه آتشین ز جگر برکشید و گفت دردا که کارهای خراسان ز آب شد
گردون سر محمد یحیی به باد داد محنت رقیب سنجر مالک رقاب شد
از حبس این خدیو خلیفه دریغ خورد وز قتل آن امام پیمبر مصاب شد

حادثات و رویدادهای گوناگون و ناگوار در قرن ششم سبب شده است که شاعران آشفته حال و رنجیده خاطر شوند و از روزگار و مردم زمانه شکایت کنند و بث شکوی در شعر شاعران قرن ششم جایگاهی مهم و چشمگیر پیدا کند و قسمت عمده قصاید و قطعات، شکایت نامه‌هایی باشد از مردم و بی‌وفائی و ناسپاسی و قدرناشناسی آنان و حسادت و بدخواهی ایشان و این نکات در شعر خاقانی فراوان‌تر است مخصوصاً در قسمت قصائد کوتاه او، مثلاً:

تا جهان بود از جهان اهل وفائی برنخاست نیک عهدی بر نیامد نیک رای برنخاست
گویی اندر کشور ما بر نمی‌خیزد وفا یا خود اندر هفت کشور هیچ جایی برنخاست^{۳۹}

یا اینکه در قصیده‌ای گوید:

راه نفسم بسته شد از آه جگر تاب کوهم نفسی تا نفسی رانم از این باب^{۴۰}
یا در قصیده دیگر گوید:

در این منزل اهل وفایی نیابی مجوی اهل کامروز جایی نیابی^{۴۱}

و شروان موطن و مولد خود را «شرالبلاد» و «حبسگاه» نامیده و شوق و تمایل خروج و خلاص از آنجا را خواسته است و جمال‌الدین عبدالرزاق همین شکایت را از

روزگار دارد و بر بی توجهی و بی عنایتی به اهل فضل و ادب اشاره می‌کند و اندوه می‌خورد در قصیده‌ای که مطلعش این است:

منم که گوهر طبع من است کان سخن منم که زنده به لفظ من است جان سخن^{۴۲}

و ضمن آن گوید:

جهان فضل، خراب است چون سرای کرم چو کس به شربت آبم همی نگیرد دست
ردای جود سیه شد چو طیلسان سخن به باد از چه دهم گنج شایگان سخن

و در نکوهش روزگار گوید:

بنگرید این چرخ و استیلای او بنگرید این دهر و این ابنای او^{۴۳}

و ضمن آن گوید:

هر کجا بینی هنرمندی که هست از میان موج خون آید برون
تیره‌تر از پار مرامسسال وی بدتر از امروز مر فـردای او
گوش گردون پرگهر ز انشای او نکته‌های نغز جان افـزای او

و قصیده معروفی دارد با مطلع:

الحدارای غافلان زین وحشت آباد الحدار الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار^{۴۴}

نیز جمال‌الدین در قصیده‌ای در شکایت از روزگار گوید:

گرچه از ساز عیش بی‌برگم در نوا بلبل خوش‌الحنانم
بیش از این عیب خود نمی‌دانم کز عراقم نه از خراسانم
بعد از ایزد که واهب‌الرزق است این سه انگشت می‌دهد نانم
چه عجب گر بدین سخن که مراست حسرتی می‌برند اقـرانم^{۴۵}

و جمال‌الدین ترکیب‌بندی هم در شکایت از روزگار دارد و قصاید او در این باره زیاد است.

اما انوری در قصیده‌ای با مطلع:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست^{۴۶}

از چرخ و روزگار چنین شکایت می‌کند:

کسی چه داند کاین کوژپشت مینارنگ چگونه مولع آزار مردم داناست
مرا زگردش این چرخ آن شکایت نیست که شرح آن به همه عمر ممکن است و رواست...

در قصیده معروف سوگندنامه که انوری هجو بلخ و مردم آن را از خود دفع کرده و اکابر آنجا را مدح گفته است مطلعش این است:

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری وزنفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری^{۴۷}

و ضمن آن گوید:

گوئیا تا آسمان را رسم دوران آمده است داده اندی فتنه را قطبی، بلا را محوری
گرگرداند به پهلوی هفت کشور مر ترا یک دم از مهرت نگوید کز کدامین کشوری...

و ظهیر فاریابی در قصیده‌ای مدح قزل ارسلان گفته است:

مرا زدست هنرهای خویشتن فریاد که هر یکی به دگرگونه داردم ناشاد
بزرگتر زهنر در عراق عیبی نیست مرا می‌پرس که این نام بر تو چون افتاد
تمتعی که من از فضل در جهان دیدم همان جفای پدر بود و سیلی استاد
کمینه پایه من شاعری است خود بنگر که تا چه پایه کشیدم زدست او بیداد...^{۴۸}

و چنانکه گفتیم: در این زمینه یعنی شکایت از مردم زمانه و چرخ و روزگار و بی‌عنایتی مردم به فضل و ادب و فضلا و دانشمندان و ادیبان، خاقانی شروانی از همه بیشتر شعر دارد.

اما چون از قصیده سوگندنامه انوری یاد کردم مناسب است بگویم که در قرن ششم هم از اینگونه شعر یعنی سوگندنامه، بیشتر از قرنهای دیگر است، چنانکه خاقانی در قصیده مسیحیت چندین بیت با سوگند دارد، علاوه بر آن یک قصیده طولانی سوگندنامه دارد به مطلع:

«مرا ز هاتف همت رسد به گوش خطاب کزین رواق طنینی که می‌رود دریاب»^{۴۹}

و این قصیده در مدح رضی‌الدین ابونصر نظام‌الملک وزیر شروانشاه است و به هر چه پیش آمده سوگند خورده است.

یکی از خصوصیات بارز شعر قرن ششم، انبوه صنایع بدیعی در شعر است. بعضی از شاعران بیشتر به آوردن صنایع بدیعی اصرار می‌ورزند و در بعضی به صورت تصنع و تکلف در می‌آید و قصاید مصنوع می‌سازند. و همین توجه به صنایع بدیعی سبب شده که رشید و طواط حدائق‌السحر را تألیف کرده است و صاحب چهارمقاله در

مقاله شاعری به صنایع اشاره می‌کند، از جمله صنایع بدیعی: التزام عید در قصیده خاقانی^{۵۰}. قصیده‌ای از رشید و طواط تمام مرصع^{۵۱}. مجیرالدین قصیده بی‌الف^{۵۲}، قصیده رائیه قوامی مطرزی در ۱۰۰ بیت دارای ۸۳ صنعت، به نام «بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار»^{۵۳}... قصیده بال مرصع از ابوالمفاخر رازی^{۵۴}، ادیب صابر «یاقوت و سرو» لغز ساختن در شعر انوری و جمال‌الدین. آوردن آیات و احادیث در شعر: قصیده سنائی. احادیث در شعر سنائی و خاقانی...

در شعر خاقانی بیش از همه صنعت ایهام تناسب به چشم می‌خورد که شاهکار حافظ هم با توجه به همین است^{۵۵}.

آوردن ردیف‌های اسمی، یا ردیف‌های مرکب در شعر قرن ششم مانند: خالدبن رفیع الملکی: ردیف «دست» محمدبن ناصر علوی «ردیف آتش و آب» سفیر نیشابوری «سنگ و یشم» خاقانی «بر تابد بیش از این» و «افشاندند» و نظائر آن، دو قصیده و طواط با ردیف «آتش و آب»^{۵۶}.

شاعران بزرگ این قرن ابتدا مقلد شاعران قرن پنجم بوده، بعد مبتکر و مبدع شده‌اند:

سنائی مقلد فرخی و منوچهری و مسعود سعد، انوری، ابوالفرج رونی، خاقانی نظر به سنائی داشته و به عنصری و فرخی توجه کرده و نظامی به فخرالدین اسعد، چنان که نظامی گوید: «شاعری از مصطبه آزاد شد...»

در قرن ششم نقد شعر بوسیله شاعران و نیز آزمودن شاعران معمول شد:

نظامی عروضی درباره رشیدی و... سؤال از انوری درباره شعر کمال، سخن رشید درباره کمال، خاقانی در قطعه جواب به تعریض درباره عنصری... سؤال درباره شعر ظهیر^{۵۷}، نظیره‌گویی (شمس طوسی در بخارا).

در قرن ششم آزمودن شاعران معمول شد. از آن جمله حکایت چهارمقاله... آزمودن دهقان علی شطرنجی با امتحانی به ساختن شعر با ردیف «لک لک»^{۵۸} محمدبن عمر الفرقدی ردیف «تیغ و قلم» حکیم جنتی ردیف «پیاله».

از انواع شعر، «غزل» در این قرن بیشتر گفته شد و رو به کمال رفت و شاعرانی چون انوری خاقانی، ظهیر و جمال‌الدین در این عرصه ظهور کردند، سپس شاعران قرن هفتم غزل‌گویی را به کمال رساندند. شاعران دیگر این قرن (قرن ششم) هم غزل دارند.

ساقی‌نامه در بحر متقارب در این قرن بوسیله نظامی ابتکار شد در بحر متقارب (در شرفنامه) و مغنی‌نامه (در اقبالنامه).

مثنوی سرائی رواج یافت: مثنوی‌های نظامی، حدیقه سنائی، تحفة العراقرین خاقانی، ختم الغرایب او، بزم آرای فخری یمینی، مثنویهای عطار (پایان قرن ۶ و اوایل قرن ۷).

نزدیک شدن شعر به زبان محاوره و امثال عامیانه، (انوری، خاقانی): بسیاری از همین اشعار مثل شده است، چنانکه از شاعران قرن ۶ و ۷ در امثال و حکم دهخدا ۲۸۹ مثل از انوری، ۲۹۵ مثل از خاقانی، ۱۶۴ مثل از ظهیری، ۱۶۵ مثل از کمال‌الدین، ۳۳۹ مثل از نظامی، ۳۹۱ مثل از عطار، ۱۱۶۶ مثل از مولوی، ۱۶۵۵ مثل از سعدی و ۱۲۰۸ مثل از سنائی آمده است.

ساختن ترکیبات و تعبیرات خاص که بعضی در همین قرن رواج یافته مثلاً در شعر خاقانی...

کلمه «کده» در ترکیبات فراوان خاقانی، و «آدمکده» در شعر مولانا، کلمات ترکی و مغولی...

اصطلاحات و ادیان و آئین‌های گوناگون مانند آئین مسیحیت در خاقانی نفوذ همه اساطیر و داستانهای پیامبران، با توجه به افکار اشاعره...

عشق و عقل در شعر

مباحث جبر و اختیار، قضا و قدر مسائل فقهی و اعتقادی...

شعر زاهدانه، در سنائی جمال‌الدین، نظامی و خاقانی

نامگذاری اشعار: قصیده منطق‌الطیر خاقانی. و سایر قصاید خاقانی، با عنوان شعر

آفتابی، شعر آفتاب، قصیده «نشکند»...^{۵۹}

از انواع شعر، قطعه و رباعی زیاد گفته‌اند: خاقانی، سنائی ۵۳۷ رباعی.

موضوع قطعات: پند، هجو، مدح، مرثیه، مذمت دنیا و شکایت از روزگار،

مطایبه، و صف بناها، حسب حال، مشاعره، استغنا، خواهش.

تنوع در محور عروضی، و تغییر اوزان: خاقانی، انوری، معزی.

تأثیر زیاد شعر عربی در فارسی مخصوصاً از متنبی، آوردن لغات و ترکیبات عربی در شعر، تضمین اشعار و امثال عربی و بیرون آمدن شعر از سادگی و رفتن به طرف تصنع و تکلف.

ظاهراً همین توجه به عربی، ملمع‌سازی را رواج داده، چنانکه در دیوان عبدالواسع جبلی ملمعات، عنوانی خاص دارد،^{۶۰} و شاعران دیگر نیز دارند.

بر روی هم سبک شعر فارسی در قرن ششم خلاصه می‌شود در سبک دنباله سبک قرن پنجم یعنی خراسانی و نیز سبک تحول یافته از خراسانی به عراقی، البته بیشتر در غزلسرایی و مثنوی گویی. در عین حال هر یک از شاعران بزرگ و نام‌آور قرن ششم دارای سبک و مکتبی خاص هستند که درباره آن صحبت خواهیم کرد. شعر از دربارها به تدریج خارج شد و به مجامع مردم و خانقاه‌ها رسید و به این جهت شعر زبانی ساده و نزدیک به زبانه عامه پیدا کرد. نباید فراموش کنیم که شعر عرفانی که خود سبک و شیوه مخصوص دارد، در آغاز قرن ششم با سنائی غزنوی بوجود آمد و در پایان این قرن و آغاز قرن هفتم شیخ فریدالدین عطار در مثنوی عرفانی و غزل به کمال رسیده و راه را برای ظهور عارف و متفکر بزرگ، مولانا جلال‌الدین و شاهکار جاویدان او - مثنوی مولوی - باز کرد، اما باز هم از یاد نبریم که در قرن پنجم ابوسعید ابوالخیر سخنان منظوم صوفیانه می‌خواند و باباطاهر دویبتی‌های عرفانی می‌گفت.^{۶۱} در قرن ششم مضامین و اندیشه‌ها و بیان عشق صوری و روحانی و عرفانی و حکمت و موعظه و داستان در هر یک از انواع شعر یعنی قصیده و مثنوی و غزل و رباعی به شکل خاص و غالباً ابتکاری جلوه کرد که هر یک از آنها در مورد هر شاعر بشرح و توضیح خواهد آمد.

سبک شاعران قرن ششم هجری قمری

سنائی غزنوی

ابوالمجد مجدودبن آدم، سنائی^{۶۲} (حدود ۴۷۳ هـ. ق. - ۵۳۵ یا ۵۴۵ هـ. ق.) بزرگترین شاعر عارف قرن ششم و از پایه‌گذاران شعر عرفانی و صوفیانه و زاهدانه است. عوفی در لب‌الالباب او را ختم‌الشعرا و فخر‌العارفین نامیده است. (چاپ سعید نفیسی ص ۴۸۳). او معاصر بهرام شاه غزنوی و سنجر سلجوقی بود. در ابتدا مدح

می‌گفت و چون تغییر حال و رفتار داد، به سفر حج رفت و مداحی شاهان و امیران را رها کرد و عرفان و معنویت و شوق درونی یافت و شیوه شاعری خود را دگرگون ساخت. اینک ما درباره سبک او و هر یک از آثارش بحث خواهیم کرد:

بیشتر کسانی که درباره سبک سنائی بحث کرده‌اند، شعر او را به دوره پیش از تغییر حال و بعد از دگرگونی احوال، تقسیم کرده و سبک دوره اول را سبک تقلیدی و سبک دوره دوم را سبک ابتکاری و اختراعی نامیده‌اند، اما می‌توان برای سنائی سه سبک در نظر گرفت: سبک دوره اول که کاملاً تقلیدی و تبعی است و سبک دوره دوم آغاز تحول روحی و زاهدانه و صوفیانه است و سبک دوره سوم که سبک عارفانه و دارای کمال معنی و حقیقت شعر عرفانی است.

بطور کلی در هر یک از انواع شعر سنائی سبکی خاص تجلی می‌کند و گاهی هر سه دوره را شامل می‌شود.

ابتدا در قصاید او بحث می‌کنیم:

در آغاز شاعری، قصایدش یکسره به تقلید فرخی و عنصری و منوچهری و مسعود سعد سروده شده و در این مرحله اندک توفیق در تازه‌گویی یافته و در تغزلات و دقایق شعر سبک خراسانی نتوانسته است از پیشوایان خود برتر رود و بهتر از آنان قصیده در مدح و وصف طبیعت و ظواهر حیات نپرداخته و به جهان ادب کالایی بهتر و درخشنده‌تر عرضه نداشته است و هرگز شعر او مانند شعر فرخی صفت «سهل ممتنع» نمی‌گیرد. از میان شاعرانی که پیشوای خود قرار داده بیشتر به فرخی نظر داشته و بعضی از مصراعهای فرخی را به تضمین در شعر خود آورده است. مثلاً در قصیده معروف به مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

که به شیوه قصیده فرخی سروده به مطلع:

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دربا چورای عاشقان گردان چوطبع بیدلان شیدا

در این بیت مصراعی از فرخی را تضمین کرده و گفته است:

مگردانم در این عالم زبیش آزی و کم عقلی «چورای عاشقان گردان، چوطبع بیدلان شیدا»

و در غزلی به مطلع:

پسرا خیز تا صبح کنیم راح را همنشین روح کنیم

به شعر فرخی روی آورده و گفته: حال با شعر فرخی آریم...^{۶۳}

و در قصیده «ای سنائی نشود کار تو امروز چو چنگ...» مصراع فرخی را تضمین کرده: «ترکش ای تُرک به یکسو فکن و جامه جنگ» (همان مقدمه ص صد و نود و دو). نیز در قصیده «ای بی سببی از بر ما رفته به آزار...» مصراع: «کای دل تو چه گویی که زما یاد کند یار...» از فرخی را تضمین کرده و به قصیده داغگاه فرخی نیز نظر داشته است. هم‌چنین از عنصری چند قصیده را استقبال کرده و از عنصری نام برده و او را به احترام یاد کرده است.^{۶۴}

و چنین است از منوچهری و دیگر شاعران قبل از سنائی. نخستین شعر سنائی به استقبال عمیق بخارایی سروده شده است.^{۶۵}

به شعر مسعود سعد نیز بسیار توجه داشته و اشعاری به سبک و به پیروی او سروده است و در آخر عمر، دیوان مسعود سعد را جمع‌آوری و اشعار دیگران را سهواً در آن داخل کرده است و ثقة‌الملک طاهر او را به این سهو آگاه کرده و او در قطعه‌ای عذرخواسته است.^{۶۶}

در مقدمه *حدیقه الحقیقه* که به نام مقدمه محمدبن علی الرفاء نامیده شده است ضمن آثار سنائی قصاید او به قصاید مدح، قصاید هجو و قصاید هزل تقسیم شده و از نظر موضوع: توحید باری، نعت رسول، موعظه و مراثی، در آن آثار آمده و نام مثنویهای *فخری‌نامه*، *عقل‌نامه*، *سیرالعباد*، *کارنامه بلخ*، *تحریمه‌القلم* نیز در آن مقدمه آمده^{۶۷}، که راجع به آنها بحث خواهیم کرد.

در گرفتن اوزان شعری و ردیف و قافیه و ترکیبات، همان سنت‌های شعری را رعایت کرده و گاهی هم از آنها خارج شده و بعدها در کیفیت بیان موضوع و مضمون و معنی در شعرهای زاهدانه و عارفانه نوآوری کرده است.

اینک مناسب است یک قصیده مدحیه او را که درباره بهرامشاه گفته تجزیه و

تحلیل کنیم.

مطلع قصیده این است^{۶۸}:

عقل کل در نقش روی دلبرم حیران بماند جان زجانی توبه کرد آنجا بر جانان بماند
وزن قصیده: «بحر رمل مثنیٰ محذوف، فاعلاتن فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن»
ردیف قصیده فعل «بماند» کلمات قافیه، حیران، جانان، جاویدان، خندان و... حرف
روی «ن» و الف قبل از آن، ردیف اصلی است.

تعزل قصیده، وصف معشوق است و عاجز ماندن عقل در برابر عشق. قصیده
بیست و پنج بیت دارد و از بیت بیستم، تخلص و گریز به مدح ممدوح است. ترکیبات
تازه کم دارد و از صلابت و فصاحت هم زیاد بهره‌ای ندارد.

«نور صادق بی لب و دندان از آن خندان بماند» و «کفر و ایمان لولیان زلف و رخسار
وی‌اند» و «از برای رغم من گویی ازین میدان حسن...» و «زخم خوار خویش را بی زخم خود
مگذار از آنک - خوار گردد پتک کوبنده که از سندان بماند» و بعضی ابیات، پیچیدگی و
تعقید پیدا کرده مثلاً «هر چه خواهی گو همی فرمای کاندز ذات ما - قایل فرمان برفت و قابل
فرمان بماند»^{۶۹}

و ترکیبات «زلف شیطانی» و «دشنه مژگان» نیز در قصیده آمده و در این بیت:

«عاقبت از دشنه مژگانش روی اندر کشید

عافیت در سلسله زلفینش در زندان بماند»

مقصود واضح نیست مگر اینکه «عاقبت را»، «عاقبت خوش» اراده کرده باشد
«عافیت» به معنی تندرستی یا به اصطلاح صوفیه دورماندن از خطا و گناه باشد و در
چاپ مرحوم مدرس رضوی در مصراع اول هم «عافیت» آمده و درست نیست مگر
آنکه بگوییم در هر دو مصراع تکرار کرده که بازعیب دارد. از ترکیبات جالب «ملک
علت ناک» در این قصیده است که پادشاهی و مملکت بیمار و علیل معنی می‌دهد.

قصیده دیگر از نوع مدحیه‌ها، در مدح سلطان سنجر است به مطلع: «خاک را از

باد، بوی مهربانی آمده است...»^{۷۰}

تغزل قصیده وصف بهار است، اما وصف خشک و بی‌روح و بی‌لطف، و پس از
پنج بیت گریز می‌زند: «دست خسروگر نبوسیده است ابر باد پای...». در پایان قصیده
هم به هفت سیاره در هفت فلک و ستارگان فلک هشتم اشاره می‌کند و قصیده با تصنع
و ایهام همراه است... در پایان قصیده به نام عمادی اشاره کرده که عمادی شهریار

(متوفی ۵۸۲ هـ. ق) است.^{۷۱} و این عمادی به سنائی توجه فراوان داشته و به گفته صاحب‌المعجم^{۷۲} غزل سنائی را انتخاب کرده و ابیاتی بر آن افزوده و در مدح شهریار مازندران پرداخته است. مدح بهرامشاه و مدح سرهنگان و امیران زیاد دارد (ص ۲۰۶ - ۲۰۹ چاپ مدرس رضوی).

در دیوان سنائی قصیده‌ای است به مطلع: «اگر ذاتی تواند بود کز هستی نشان دارد...»^{۷۳} و خود سنائی این قصیده را نخستین شعرش نامیده و گفته «نخستین شعر من این است، دیگر تا چسان ماند...» و این قصیده به استقبال قصیده عمق بخارائی است به مطلع: «اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد...» که در تمام مصراع‌ها «مور» و «موی» را التزام کرده است.^{۷۴} سنائی قصیده دیگری هم به این وزن و قافیه دارد با عنوان «وله فی القبض فی مقام الخوف»^{۷۵} و این قصیده در چاپ دیگر وجود ندارد. سنائی با مختاری غزنوی (متوفی ۵۳۵ هـ. ق) معاصر بوده و قصاید او را استقبال کرده است.^{۷۶}

از ذکر این شواهد، این نتیجه به دست می‌آید که سنائی در آغاز شاعری به شاعران پیش از خود، حتی معاصرانش توجه فراوان داشته و غالباً به استقبال آنان رفته یا اشعار آنان را تضمین کرده، اما مجموعاً به پای آنان نرسیده، اگرچه در همان شعر نخستین خود نیز از کمال شعری و معانی فراوان که در سخن دارد و بعضی هم در سخن نمی‌گنجد، گفتگو کرده است. سنائی در مدح مانند دیگر شاعران به تقاضا و دعا می‌پردازد و تواضع نشان می‌دهد و حتی شعرش را حقیر می‌داند. (ص ۴۵۰ مدرس رضوی). راجع به ترکیب‌های شعری در اشعار سنائی که بعضی هم نادر و تازه و نو بنظر می‌آید باید به مقدمه دکتر مظاهر مصفا بر دیوان سنائی^{۷۷} مراجعه کرد.

یک قسمت از اشعار سنائی نکوهش مردم زمانه از طبقات مختلف و نیز هجویات و هزلیات با کلمات رکبک است که در آغاز بنظر می‌آید که باید این اشعار به دوران نخست شاعری او مربوط باشد نه دورانی که به زهد و عرفان گرائیده و همه علائق صوری و مادی را گسسته است، اما همین هجویات و بدگویی‌ها در حدیقه‌الحقیقه هم که سراسر عرفانی و صوفیانه است دیده می‌شود.

چون لفظ، کالبد معنی و پوششی است برای معنی، هر قدر معنی عالی و والا باشد لفظ با آن مناسب می‌آید و فاخر می‌شود و در اشعار عالی و پرمعنی این نکته

مشهود است، اما مذمت و نکوهش و هجو و هزل، معنی پست و دون است به این جهت خود به خود لفظ در مقام پایین‌تر قرار می‌گیرد. بعضی از اشعار شاعران قرن ششم اینطور نیست حتی قصیده سرایی توانا مانند *سوزنی سمرقندی* از این حکم مستثنی نیست و به همین جهت بعضی مانند خاقانی کمتر گرد فحش و هجو و هزل گردیده‌اند و در این‌باره پوشیده سخن گفته‌اند. شاید به همین علت است که عبیدزاکانی این مطالب و معانی را به لباس نثر درآورده و با کلمات و عبارات موجز و شیوا و روان و جالب بیان داشته و شعرش در این باره کمتر است. حتی در هزلیات سعدی نیز حالت نارسایی و رکاکت هست. اشعار غیرهزل و طنز و هجو عبید از قصیده و غزل روان و لطیف و قابل توجه است و اشعار هزل و طنز و هجو او به نسبت اشعار جدی او کمتر است و غالباً تضمین از دیگران کرده. در دوره قاجاریه *قآنی شیرازی* و *یغمای جندقی* هجو هزل زیاد دارند. از معاصران، *ایرج میرزا* نیز در هجویات و هزلیاتش همین حال را پیدا می‌کند.

در هر حال بنظر می‌آید شعر سنائی در مقام هجو و هزل است، که پائین آوردن لفظ و سخن را موجب شده است، البته از سادگی و روانی برخوردار است. مانند قصیده مذمت اهل عصر (ص ۸۱-۸۳ چاپ مدرس رضوی)، اما گاهی در هجو هم مهارت و استادی نشان داده و سخن خوب گفته، البته هجوهای او بیشتر صورت ایهام دارد.^{۷۸}

هجویات سنائی بیشتر ضمن قطعات او و هم چنین در پایان مثنوی *حدیقه الحقیقه* آمده است. در مثنوی *کارنامه بلخ* هم هجو زیاد دارد.

نکته قابل توجه و سؤال‌انگیز در این جا این است که مردی با زهد و تقوا و با اندیشه عرفانی، چطور به هجوگویی و هزل‌سرایی و بیان رکیک می‌پردازد و همه حتی خویشان و بستگان خود را هجو می‌کند (مانند انوری)؛ در حالیکه عارف از این گونه سخن‌گویی پرهیز دارد، مگر به صورت مثل و قصه (مانند مولوی). شاید این بدگویی و فحش و ناسزا نثار کردن در شعر به علت رنجش از افراد در هر طبقه، و قدرناشناسی باشد و اذیت و آزاری که از هر کس و ناکس دیده و به فغان و فریاد آمده است، چنانکه در نامه‌ای به حکیم عمر خیام به مناسبت واقعه‌ای که برایش در نشا‌ابور رخ

داده، نوشته که قصد خودکشی داشته است.^{۷۹} خود سنایی با این همه می‌گوید: «شعر من هجو نیست، تعلیم است».

اما در اشعار زاهدانه، که زهدیات است، سنایی به زهد و ترک دنیا و موعظه می‌پردازد و غالباً از نعت رسول اکرم (ص) آغاز می‌کند یا سخن را به نعت آن حضرت می‌کشد. در قصیده‌ای سوره والضحی را تفسیر می‌کند و نعت حضرت رسول (ص) را می‌آورد^{۸۰} و عنوان قصیده این است: «در مجلس وعظ سیف‌الدین تفسیر سوره والضحی می‌کند بر بدیهه و نعت حضرت رسول می‌نماید.» در مقدمه حدیقه: «اینک مدت چهل سال است تا قناعت توشه من بوده است و فقر پیشه من». وزن قصیده، بحر رمل مثنی‌محدوف «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» این قصیده هشتاد و شش بیت دارد و هر قسمت از سوره در چند بیت تفسیر و بیان می‌شود. و به مناسبت طرح موضوع، کلمات و ترکیبات عربی و یا عربی و فارسی، و ترکیبات و لغات مأخوذ از قرآن کریم در قصیده آمده است: «نسخه جبر و قدر، در شکل و روی و موی اوست – این زواللیلت شود معلوم آن از والضحی» و مطلع قصیده این است: «کفر و ایمان را هم...»

و از گونه ترکیبات عربی: تا «ارحنا یا بلالت» گفت...

«جانت را ماودعک»، «آتش دلت را ماقلی» که از قرآن کریم اقتباس شده است.

و بر رویهم این قصیده از غرر قصاید سنایی و دارای بهترین وصف از پیامبر اکرم (ص) است. در ردیف قصاید زاهدانه خویش قصیده‌ای هم در مدح حضرت رضا (ع) دارد.^{۸۱}

در یکی از همین قصاید مبنی بر حکمت و موعظت، که باز در بحر رمل مثنی‌محدوف گفته است در آخر هر مصراع، قسمتی از یک آیه قرآن را اقتباس کرده و در شعر خود آورده. مطلعش این است: «ای منزه ذات تو عما یقول الظالمون – گفت علمت جمله را مالم تکونوا تعملون» و قصیده تا پایان چنین است و سنایی در این قصیده هنری نشان داده است و یکی از ابیاتش این است: «دین دینداران بماند، مال دنیا دار نه – مرد را پس دین به از دنیا و ممایجمعون».

ضمن همین قصاید زهدیات، حالت پرخاشگری پیدا می‌کند و به هجو حاسدان می‌پردازد^{۸۲} و در قصیده‌ای وصف شاعران می‌کند^{۸۳}.

سبک شاعری سنائی در اینگونه قصاید گاهی تکلف‌آمیز و مصنوع و گاهی ساده و روان و با کلمات نرم و ملایم است. مثلاً در قصیده «نصیحت و ترک تملق خلق» به مطلع:

تا کی زهر کسی زپی سیم بیم ما وز بیم سیم گشته ندامت ندیم ما

البته نسبت به قصاید او با اوزان بلند و کلمات و تعبیرات پرتکلف و تا حدی ثقیل، این قصیده و نظائر آن ساده‌تر و روان‌تر است.

گاهی سنائی مطالب علمی حکمی و فلسفی را در قالب قصیده‌های کوتاه می‌آورد و با بیانی ساده شعر منظوم می‌سازد. مثلاً قصیده‌ای دارد و در «وحدت و بدون فطرت» با مطلع:

«ای ذات تو نا شده مصـور اثبات تو کرده عقل بـاور»

و ضمن آن گوید:

«حکم توبه رقص قرص خورشید انگیخته سایه‌های جانور»

«صنـع توبه دور دور گردن آمیخته رنگهای دلبر»

«معشوق جهانی و نداری یک عاشق باسزا و درخور»

و ...

وزن این قصیده بحر هزج مسدس مقبوض محذوف، «مفعول مفاعیلن فعولن» و قصیده توحیدیه او: «ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدائی...».

و مناسب است اینجا از اوزان قصاید سنائی صحبت کنیم: طبق محاسبه آقای دکتر مظاهر مصفا در مقدمه دیوان تصحیح ایشان^{۸۴} ۹۵ قصیده در بحر رمل که بیش از همه (۶۸ قصیده) در بحر رمل مثنی محذوف است. در بحر هزج ۴۴ قصیده که ۱۶ قصیده هزج مثنی سالم است. در بحر خفیف ۱۷ قصیده، در مضارع ۱۱ قصیده، در مجتث ۹ قصیده، در بحر منسرح ۳ قصیده و در سریع ۲ قصیده و بحر قریب ۱ قصیده است.

شعر سنائی در مورد مسأله مذهب، از عقاید شیعه و اهل سنت مختلف است. در قصیده‌ای که جواب سلطان سنجر را راجع به مذهب می‌دهد به شیعه‌گری اشاره می‌کند

و قصیده به این مطلع است: «کار عاقل نیست در دل مهر دلبر داشتن...» و در این قصیده به سفینه نوح برای نجات اشاره می‌کند «مثل اهل بیتی...»، «شو مدینه علم را...» «هشت بستان را...»^{۸۵} و در قصیده «بطلان حجت دهریان و برهان بر اثبات ذات خداوند سبحان»^{۸۶} ابوحنیفه را می‌ستاید، با این حال قاضی نورالله شوشتری او را شیعی دانسته و در طریقت، او را مرید خواجه یوسف همدانی می‌داند و می‌گوید: «کتاب حدیقه و دیوان او بر کمال رسوخ او در مذهب حق جعفری و مشرب توحید و فقر گستری دلیل قاطع و ساطع است» و به عقیده قاضی نورالله در دیوان و در حدیقه مدح حضرت علی بن ابیطالب (ع) بیش از مدح خلفا است و بعضی هم او را پیرو سنت و جماعت می‌دانند. و حق مطلب این است که در آغاز جوانی و شاعری پیرو اهل سنت بوده، اما در آخر به تشیع گرائیده و سخت دوستدار و مدافع علی (ع) و آل او بوده است، چنانکه از قصیده جواب سلطان سنجر در باب مذهب به خوبی برمی‌آید.^{۸۷}

قصاید عرفانی سنائی

گفتیم که سنائی تغییر حال داد و به حج رفت و زهد و تقوا و سیر و سلوک و عزلت، پیشه گرفت و از علائق دنیوی گسست و با حق و معنویت پیوست. این تغییر حال و روش زندگی و نحوه تفکر و احساس سنائی، به تغییر حال ناصر خسرو مانند است؛ با این تفاوت که ناصر خسرو بعد از تغییر احوال با زهد و تقوا به سوی مذهب اسماعیلی و معتقدات آنان روی آورده و بهترین و عالی‌ترین قصاید حکمی و مذهبی و اخلاقی را سروده که در زبان فارسی، کمتر نظیر دارد. داستان مربوط به تغییر حال او، داستان «دیوانه لای خوار» است که معروف است.^{۸۸}

اما سنائی بعد از تغییر احوال با سیر و سلوک به قلّه شامخ عرفان رسید و مبتکر و مبدع شعر عارفانه و به قول شادروان فروزانفر مخترع این نوع شعر شد. گفته مرحوم فروزانفر در این باره چنین است: «این تحول فکری که بالاخره، به سر حد تیقن و بی‌نیازی کشیده، در سبک و نظم سخن نیز تأثیر و تقلید را به اختراع تبدیل نموده و به سنائی سبکی مخصوص بخشیده است که تاکنون دست هیچ گوینده بدان نرسیده و اگر بیم ادعای غیب نبود، می‌گفتم نیز نخواهد رسید».

در قصاید عرفانی سنائی کمال توحید و خداشناسی، تزکیه نفس، کمال معنوی، و پیمودن درجات تکامل روحی و معنوی مطرح است و این معانی بلند و عالی در الفاظ و ترکیبات فخیم و پرمغز و نیز در اوزان بلند و سنگین عرضه می‌شود. نخستین قصیده سنائی با بیان توحید و معرفت و عشق حق، این عنوان را دارد: «این توحید به حضرت غزنین گفته شده در بیان استغنائی معشوق لایزال و شوق ارباب حال». قصیده در بحر هزج مثنی‌اخر ب گفته شده «مفعول مفاعیلین مفعول مفاعیلین» و خود وزن نشاط‌انگیز و وجدآور است. قصیده بیست و هفت بیت دارد و مطلعش این است:

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستانها **وز حجت بی‌چونی در صنع تو برهانها**
در این قصیده از تحیر و سرگشتگی بشر در شناخت ذات حق و افروخته شدن عشق خدایی در هر دل و نیز دشواری راه سیر و سلوک و رسیدن به حق، سخن بمیان آمده، قافیه هم باهای علامت جمع آمده: پنهانها، نقصانها، دیوانها. و الوانها هم یکی از قوافی است که «الوان» جمع «لون» است و «خلقانها» که خلقان، جمع «خَلَقَ» به معنی «کهنه» است و «الحانها» که «الحان» جمع «لحن» است و «انجمها» در مصراع اول یک بیت که «انجم» جمع «نجم» است و کلمات «مشتاقان» و «شوق» و «قرب» و «قربان» هم در این قصیده آمده.

یک نکته قابل توجه در شعر سنائی صحبت زیاد از «کفر و ایمان» با هم است، در این قصیده هم می‌گوید: «بی رشوت و بی بیمی بر کافر و بر مؤمن - هر روز برافشانی از لطف، تو احسانها» و در پایان گوید:

«کی نام کهن گردد مجدود سنائی را - نونو چو می‌آراید در وصف تو دیوانها»^{۸۹}
و لابد این غزل سعدی به استقبال و با توجه به همین قصیده گفته شده:

وقتی دل سودائی می‌رفت به بستانها **بی‌خویشتنم کردی بودی گل و ریحانها**
و در پایان گوید:

گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش **می‌گویم و بعد از من گویند به دیوانها»^{۹۰}**
معروف‌ترین قصیده عرفانی او، این قصیده است با مطلع:
مکن در جسم و جان منزل که...

وزن این قصیده در هر مصراع مفاعیلن چهار بار یعنی در بحر هزج مثنی‌س سالم است و قوافی با حرف «الف» است که خود آهنگ خاص به خود می‌گیرند. یک مطلب که سنائی در اشعارش زیاد مطرح می‌کند، این است که کفر و ایمان اگر ظاهری باشد و از دوست و معشوق و معبود واقعی، سالک را باز دارد، هر دو یک حکم دارند، اگر چه کفر و دین هر دو راه او را می‌روند:

کفر و دین هر دو در رهت پویان وحده لا شریک له گویان^{۹۱}
پس می‌گوید:

«به هرچ از راه دور افتی، چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هرچ از دوست وامانی، چه زشت آن نقش و چه زیبا»

همه چیز سدّ راه کمال و دیدار معشوق و معبود می‌شود. اصطلاحاتی مانند: «چو "لا" از حد انسانی... و درون جوهر صفرا» «عروس حضرت قرآن» و بیت معروف: «بمیر ای دوست پیش از مرگ...» که اشاره به «موتوا قبل أن تموتوا» دارد که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما» در خلال این قصیده همه مراحل سیر و سلوک در راههای کمال را نشان می‌دهد و ترک دنیا و استغنا و برداشتن همه موانع را از این طریق ممکن می‌داند. حسی «باد فقه» و «باد فقر». و قصیده معروف او: «چو علم آموختی...» دلیلی است روشن بر این نکته.

بعضی در شرح حال سنائی نوشته‌اند که مراد و پیر و مرشد او در سیر و سلوک، خواجه یوسف همدانی بوده و این خواجه یوسف در حدود سال ۴۴۰ هـ. ق. متولد شده و در سال ۵۳۵ هـ. ق. وفات یافت و مزارش در مرو مشهور است و احتمال دارد که سنائی به او توجهی داشته باشد^{۹۲}.

سنائی از حالات و مقامات صوفیه در قصایدش سخن گفته. مثلاً: «شکر و صبر»^{۹۳} و اصحاب قال را نکوهش کرده^{۹۴} و قصیده رائیه او که سراسر از سیر و سلوک عارفانه گفتگو می‌کند به مطلع: «طلب ای عارفان خوش رفتار...»^{۹۵} و عنوان قصیده: «کنوز الحکمه و رموز المتصوفه» است. وزن آن: «فاعلاتن مفاعلن فععلن» و دارای ۱۴۵ بیت است. «طلب» نخستین منزل راه است، در *منطق الطیر* عطار هم حرکت مرغان به سوی سیمرغ از «طلب» آغاز می‌شود. در این قصیده ترکیباتی چون «در خمّار» «تمام شدن» «هو انگیز» «آفرینش نثار فرق تو» «نقش ماه در دل» «چارپای بند» «بود گذاشتن»

«بود تو» «فرع جوی» «اصل گذار» «قعر بحر الی الله» «لا» نهنگی است و نظائر آن ترکیبات فراوان دارد و ابیاتی از اینگونه: «عقل در کوی عشق ره نبرد...» و «علم کز تو ترا بنستاند». و «راه توحید را به عقل مجوی...» و «نکند عشق نفس زنده قبول...» و «در طریقت همین دو باید ورد - اول الحمد آخر استغفار» و «برزمین پست چون زمین منشین - تا سمائی شوی سنائی وار»

این قصیده مورد قبول بسیاری از شاعران قرار گرفته و چندتن مانند خاقانی و عراقی و اوحدالدین کرمانی آن را استقبال کرده‌اند.

اصطلاحات و رموز اهل تصوف ابتدا در شعر سنائی آمده و شاعران دیگر بعد از او آنها را آورده‌اند، از قبیل خرابات، می، معشوق، شاهد، خمّار، ساقی، جام، صبح و فتوح و نظائر آن. ملک الشعرا بهار در سبک‌شناسی نوشته که «خرابات» ابتدا در شعر سنائی آمده و پیش از او نیاورده‌اند. و اگر مقصود معنی صوفیانه و رمزی آن، یا کنایه از مقام بیخودی مطلق و ترک همه علائق و حتی ظواهر آداب و رسوم باشد ممکن است ابتدا در شعر سنائی آمده باشد و الا «خرابات» به معنی جای فسق و فجور و قمار و عیش و نوش پیش از سنائی در شعر منوچهری دامغانی آمده است.

«دفتربه دبستان بود و نقل به بازار وین نرد به جایی که خرابات خرابات است»^{۹۶}

اما سنائی گوید: «تا سوی خرابات شد آن شاه خرابات»^{۹۷} و «چه خواهی کرد قرائی و طامات تماشا کرد خواهی در خرابات»^{۹۸} و «طامات و خرابات»^{۹۹} و مطالب صوفیانه و عارفانه به تفصیل بیشتر در مثنوی حدیقة الحقیقه آمده که در آنجا صحبت خواهیم کرد.

از نوع قصاید صوفیانه و عارفانه سنائی باید به قصیده مطلع «بس که شنیدی صفت روم و چین...» توجه کرد که در آن یکسره از استغنا و مقام والای خرد در کمال نفس و وصول به حقیقت و معنی دم می‌زند و وارستگی را نشان می‌دهد، جهان را زیر پا نهاده و از همه مادیات گذشته و زر و مال و جاه و جلال در نظرش خوار شده است. وزن قصیده «مفتعلن مفتعلن فاعلن» (بحر سریع مطوی موقوف) است. ابیات و ترکیبات، نسبتاً ساده بیان شده و تکلف کم دارد. می‌گوید: «زیر قدم کرده از اقلیم شک - تا به نهانخانه علم‌الیقین» شعر خود را «رقیة دیو خسیس» خوانده و نکته‌اش را «زاده روح‌الامین» دانسته است. می‌گوید از ترتیب زمین و زمان رسته و از ترکیب شهور و

سنین بیرون جسته است، اما در همین قصیده هم از بدگویی و مقایسه شاعران با خود فروگذار نکرده و گفته است:

«... لاف که هستیم سنائی همه در غزل و مرثیه سحرآفرین
آری هستند سنائی و لیک از سرشان جهل جدا کرد سین»
یعنی «نائی» هستند.

و قصیده کوتاه او به مطلع: «دست اندر لام "لا" خواهم زدن - پای بر فرق هوا خواهم زدن»، نظیر غزل‌های مولاناست که می‌توان آنها را حماسه‌های عرفانی نامید. مانند قصیده‌ای به مطلع: «برگ بی‌برگی نداری...» نیز کاملاً صوفیانه است و قصیده کوتاه معروف: «ملکا ذکر تو گویم...»

قصیده‌ای با مطلع: «بمیر ای حکیم از چنین زندگانی...»
و قصیده‌ای با مطلع: «دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی...»

غزل

بدون شک مبتکر و مبتدع غزل عارفانه، سنائی غزنوی است. پیش از او در قرن پنجم در سخنان منظوم منسوب به ابوسعید ابوالخیر رباعی و دو بیتی صوفیانه آمده، نیز دو بیتی‌های باباطاهر، در قرن پنجم سروده شده و هم چنین خواجه عبدالله انصاری در قرن پنجم چند رباعی صوفیانه دارد و ظاهراً نخستین شعری که رنگ و بوی تصوف دارد از ابوزرعه بوزجانی است که در کتاب *روضه المذنبین* شیخ احمد جام آمده و چنین است:

«تو به علم ازل، مرا دیدی»

پس بطور قطع و یقین غزل عرفانی از سنایی آغاز شده و او در نیمه اول قرن ششم می‌زیسته، یعنی پیش از ظهیر و انوری که غزل عاشقانه دارند و پیش از عطار که غزل عارفانه دارد. خاقانی هم از سنایی تقلید و پیروی کرده و در غزلیات خود اصطلاحات صوفیانه را بکار برده است.^{۱۰۰} سنایی خود درباره غزل‌هایش می‌گوید:

چون غزل‌های سنائی زپی مجلس انس لقب او طرب افزای و تعب‌گاه کنید^{۱۰۱}

نکته قابل ذکر آنکه، سنایی نتوانسته است غزل عارفانه را بکمال برساند و آن شور و حال و ذوق و وجد عارفانه را در غزل بیاورد، حتی بعضی از غزلها از زهدیات

و قلندریات نیز بسیار بهره دارد. بعد از سنایی، عطار و عراقی و مولانا، غزل عرفانی را بکمال رسانده‌اند، اما فضل تقدّم سنایی محرز است.

سنایی حدود پانصد غزل دارد که در غالب آنها اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه را با همان اصطلاحات طرح کرده است. در تحقیق انتقادی در عروض فارسی، تألیف دکتر پرویز ناتل خانلری،^{۱۰۲} تعداد غزل‌ها ۵۱۳ ذکر شده است. در همین کتاب آمده (ص ۱۴۹ به بعد) وزن کوتاه هزج مسدس: «مفعول مفاعیلن فعولن» ۹/۷۴ درصد غزل‌های سنایی را شامل است.

در بحر رمل مسدس محذوف: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» غزل سنایی ۷/۶۰٪ است. در بحر هزج مسدس محذوف: «مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن» ۵/۱۰٪ غزل سنایی و در بحر خفیف مخبون محذوف «فعالتن، مفاعیلن، فعولن» غزل سنایی ۸/۹۶٪ و در اوزان ثقیل متوسط: «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» (مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف) غزل سنایی ۴/۶۰٪ و در رمل مثنیٰ محذوف: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» ۲۶/۳٪ غزل سنایی (و ظاهراً در این وزن بیشتر غزل دارد) و در اوزان متوسط خفیف: «مفاعیلن فعلاتن فعلاتن فعولن» غزل سنایی ۴/۲۵٪ و در اوزان بلند ثقیل: هزج مثنیٰ سالم «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» غزل سنایی ۵/۶۵٪ و «مستفعلن» بحر رجز چهاربار ۱/۹۴ و در اوزان متناوب: منسرح مطوی «مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن» نیز غزل‌هایی آمده است.^{۱۰۳}

بنابراین تقسیم‌بندی و محاسبه، سنایی بیشتر در وزن: «مفعول مفاعیلن فعولن» یعنی هزج مسدس محذوف و در وزن خفیف مخبون محذوف: «فاعلاتن مفاعیلن فعولن» و بعد در وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» غزل سروده و در اوزان دیگر کمتر غزل دارد. اما از همه بیشتر در بحر رمل مثنیٰ محذوف: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» غزل سروده و این وزن به وزن قصیده هم نزدیک است.

برای مثال مصراع‌هایی از چند غزل آورده می‌شود: «بازتابی در ده آن زلفین عالم سوز را^{۱۰۴}...» و «نیست بی دیدار تو در دل، شکیبایی مرا^{۱۰۵}...» و در بحر هزج، وزن «مفعول مفاعیلن فعولن» «معشوقه از آن ظریف‌تر نیست...^{۱۰۶}» که غزلی لطیف و ساده و روان و با آهنگ خوب است و همچنین غزل «هر دل که قرین غم نباشد...^{۱۰۷}» و وزن

«فاعلاتن مفاعلهن فعلن»: «چون دو زلفین تو کمند بود...»^{۱۰۸} و «فاعلاتن فاعلاتن فاعلهن»: «زینهار ای یار گلرخ زینهار...»^{۱۰۹}

گفتیم که طبق تحقیق دکتر خانلری، سنایی در بحر خفیف مخبون محذوف ۸/۹۶٪ و نسبتاً زیاد غزل دارد، اما در بحر خفیف مخبون یعنی «فاعلاتن مفاعلهن فاعلاتن یا فاعلاتن...» غزلی دارد که هم از جهت وزن و هم از لحاظ قافیه، قابل توجه است و بسیار به غزلیات شورانگیز مولانا جلال‌الدین محمد، شباهت دارد و به این مطلع است:

«مرحبا مرحبا بزای هلا هلا آسمان را نمای کل کمالا
چند از این پرده ز آفتاب برون آی جان ما را بخر ز دست خیالا»
و قوافی دیگر: محالا، حالا، دوالا، وبالا، تعالا، حالالا آمده و بیت تخلص این

است:

«تا سنایی چو دید، گوید ای مه حبّذا وجهک المبارک فالالا»
در این غزلیات از رخ و رخسار و عارض و لب و دندان و چشم بیشتر سخن می‌گوید: «ماه شب گمرهان عارض زیبای توست»^{۱۱۰} و همچنین:

«بر دو رخ هم کفر و هم ایمان تراست بر دولب هم درد و هم درمان تراست»
بعضی از غزلها در وزن و در موسیقی کلام و ترتیب سخن جالب و طرب‌انگیز است. مثلاً این غزل در بحر هزج:

«الا یا ساقی دلبر مدار از می تهی دستم که من دل را دگر باره به دام عشق برستم
مرا فصل بهار نو، به روی آورد کار نو دلم بر بود یار نو، بشد کار من از دستم...»^{۱۱۱}
این غزل ساده و روان هم لطفی خاص دارد در وزن «فاعلاتن مفاعلهن فعلن»:
«ای رخ تو بهار و گلشن من همچو جان است عشق در تن من...»^{۱۱۲}
و در این غزل در نهایت سادگی و روانی سخن می‌گوید در وزن «مفعول مفاعلهن فاعلهن»:

«عاشق مشوید اگر توانید تا در غم عاشقی نمانید...»^{۱۱۳}
و این غزل هم بسادگی ضمن گلایه‌ای، حالت عشق را بیان می‌کند:
«گفتی که نخواهیم ترا گر بت چینی ظنم نه چنان بود که با ما تو چینی...»^{۱۱۴}
و بالاخره در دیوان سنایی غزلی است که نوشته‌اند از قول شیطان گفته است:
«با او دلم به مهر و مودت نشانه بود سیمرغ عشق را دل من آشیانه بود...»^{۱۱۵}

و همین غزل با اختلاف ابیات در یکی از نسخه‌های دیوان خاقانی دیده می‌شود.^{۱۱۶} در این غزل تسامح در قافیه هم دارد: «رضا نبود، گُما نبود» که «رضا نه بود» و «گمانه بود» چاپ شده است.

و غزل قابل توجه دیگر در بحر هزج دارد:

«ترا دل دادم ای دلبر، شبت خوش باد من رفتم

تو دانی با دل غمخور، شبت خوش باد من رفتم»^{۱۱۷}

این غزل در بحر رجز است:

«ای ماه ماهان چند از این ای شاه شاهان چند ازین...»^{۱۱۸}

و این غزل در بحر رمل است: «عقل و جانم برد شوخی، آفتی عیاره‌ای...»^{۱۱۹} که

در این غزل معشوق را شوخ و سنگ و آفت و بدخو می‌خواند.

غزلی به استقبال قصیده «بوی جوی مولیان» رودکی دارد به مطلع:

«خسرو مازندران آید همی یا مسیح از آسمان آید همی»^{۱۲۰}

و شعر رودکی را اینگونه تضمین کرده است:

«ریگ آموی و درازی راه او زیر پامان پرنیان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست اسب ما را تا میان آید همی»

و گوید:

«رنج غربت رفت و تیمار سفر بوی یار مهربان آید همی»

و در پایان گوید:

«این از آن وزن است و گوید رودکی باد جوی مولیان آید همی»

این غزل هم که در بحر هزج سروده شده است، کاملاً، بیخودی و مستی و ترک

غم و اندوه و ناپایداری روزگار و بیوفایی او را می‌رساند و می‌گوید:

«الا ای لعبت ساقی زمی پرکن مرا جامی

که پیدا نیست کارم را در این گیتی سرانجامی...»^{۱۲۱}

و در این غزل اصطلاحاتی چون: «توبه شکستن»، «به خلوت با دوست نشستن»،

«از غم کم لافیدن» و «عالم جافی» و «سر بر خط گردون نهادن»، «از مُفلسی باک

نداشتن» و «خاک شدن» و «غذاری دهر» آمده است.

قطعات

سنایی صد و هفتاد و نه قطعه دارد که در موضوعات مختلف مانند مدح و هجو و مرثیه و مذهب مردم زمانه و جواب هجو و یا عذرخواهی و نظایر آن است. مثلاً یک قطعه طولانی او درباره عذر داخل کردن شعر دیگران است در دیوان مسعود سعد که خود فراهم آورده بود و قطعه لطیفی است به مطلع:

«ای عمیدی که باز غزنین را سیرت و صورتت چوستان کرد»^{۱۳۲}

و در بعضی از قطعه‌ها موعظه و پند و اندرز دارد و قطعه‌ای که برای گور کسی ساخته عبرت‌آموز است و مطلعش این است:

«تابوت مرا بازکن ای خواجه زمانی وز صورت من بین ز رخ دوست، نشانی

تا دیده چون نرگس من بینی در خاک از خون دل ما شده چون لاله ستانی...»^{۱۳۳}

سنایی پانصد و سی و هفت رباعی سروده که موضوع بیشتر آنها عشق و شیفتگی و حالات عاشق و رنج و غم عاشقی است و رنگ و بوی عارفانه هم دارد. اینک دو نمونه:

«ای دیدن تو راحت جانم جاوید شب ماه منی و روز روشن خورشید

روزی که نباشدم به دیدارت امید آن روز سیاه باد و آن دیده، سپید»^{۱۳۴}

* * *
«زین بیش من تو ای سنایی دم عشق کآواره چو توبسی است در عالم عشق
پندم ببذیر و گیر یک ره کم عشق کز آب روان گرد بر آرد نم عشق»^{۱۳۵}
بعضی از رباعیات هم پند و اندرز اخلاقی و عبرت از کار روزگار و گردش زمانه و نظایر آن دارد.

حديقة الحقیقه

شاهکار عرفانی سنایی، مثنوی حديقة الحقیقه است که ده هزار بیت دارد و در بحر خفیف مخبون مقصور «فاعلاتن مفاعلن فعلان» سروده شده و مورد قبول و تقلید عرفا و اهل فضل و عرفان و شارحان بزرگ قرار گرفته و مولانا جلال‌الدین محمد آن را «الهی نامه» نامیده و گفته است:

«آنچنان گوید حکیم غزنوی در "الهی نامه" گر خوش بشنوی»

و محمدبن علی الرفاء در مقدمه حديقة الحقیقه آن را «فخری نامه» نامیده است.

نظامی گنجوی در *مخزن‌الاسرار* و *خاقانی در تحفة العراقین* به حدیقه نظر داشته‌اند. خود سنایی این مثنوی را حدیقة‌الحقیقه نامیده و گفته است: «بنده شکرانه این تربت و موهبت را فخری‌نامه‌ای آورد و آغاز کرد سنایی آبادی که از روزگار آدم تا روزگار او کسی کتابی براین نسق نهاد و نساخت که مایه جهان است و پیرایه عالمی. و آن را نام الحدیقة فی الحقیقة و الشریعة فی الطریقة نهاد»^{۱۲۶}

حدیقه ده هزار بیت و ده باب دارد و در آذرماه ۵۲۴ هـ. ق. آغاز کرده و در دیماه ۵۲۵ هـ. ق. پایان رسانده است و گوید:

«آنچه زین نظم در شمار آمد عدد بیست ده هزار آمد»^{۱۲۷}

و طبق دو بیت در همین مورد^{۱۲۸} به حساب جُمَل عدد ابیات دوازده هزار می‌شود و مرحوم استاد مدرس رضوی در این باره در مقدمه حدیقه بحثی کرده^{۱۲۹} و احتمال داده که دو هزار بیت در نسخه دیگر اضافه شده و در نسخه اول که برای برهان‌الدین به بغداد فرستاده ده هزار بیت بوده و به قول شارح حدیقه، شاید دو هزار بیت از میان رفته باشد.

سنایی نسخه‌ای از حدیقه را برای برهان‌الدین ابوالحسن علی‌بن ناصر غزنوی فرستاده و از او خواسته است آن را بر عالمان و بزرگان بغداد عرضه دارد و راه اعتراض آنان را بر کتاب حدیقه و اقوال سنایی ببندد و او را از بند اعتراضات و تنگنای کوتاه فکری‌ها برهاند:^{۱۳۰}

«گفتم این و برت فرستادم در گنج علوم بگشادم
عددش هست ده هزار ابیات همه امثال و پند و مدح و صفات
گر تو را این سخن پسند آمد جان من ایمن از گزند آمد»

سنایی در پایان حدیقه وصف شعر خود بسیار کرده و گفته است: «آنکه او منصف است و زیرک سار...»^{۱۳۱} و «هزل اگر با جد است...» و «گر چه نظم سخن به غزنین بود...» و «گر بجویند سال دیگر از این / زین سخن نسخه باشد اندر چین» و «زین سپس تا همی سخن رانند...» و «تا بنا کرده‌ام چنین شهری / مثل این کس ندیده در دهری».

حدیقه ده باب دارد که از توحید و تحمید آغاز و به صف تصنیف کتاب پایان می‌پذیرد و فهرست منظوم نیز دارد. سبک این مثنوی در تنظیم مطالب چنین است که

هر موضوعی طرح می‌شود، برای بیان و توضیح آن، قصه‌ای و حکایتی می‌آید و به قول خود او حکایات و حتی هزل‌ها برای جاهلان است و مطالب برای عالمان و خردمندان و همین سبک یعنی آمیختن قصه با مطالب حکمی و عرفانی و صوفیانه در مثنوی‌های عطار و هم مثنوی مولوی تقلید شده است.

جنبه ابتکاری حدیقه در طرح مطالب و بیان معارف الهی و حکمت‌ها و مطالب اخلاقی، اجتماعی، شرعی و دینی و حکمت عملی است که پیش از سنائی در هیچ اثری چنین عالی مطرح نشده و به شرح در نیامده است و این ادعایی است که خود او در پایان حدیقه عنوان کرده و دعوی او صادق و ثابت است.

بدون شک این مثنوی احتیاج به شرح داشته و یکی از شروح آن را مرحوم مدرس رضوی با تعلیقات و اضافات به چاپ رسانده است و آن شرح عبداللطیف عباسی بوده که در سال ۱۰۳۸ هـ. ق. آغاز و در ۱۰۴۱ هـ. ق. پایان پذیرفته است و مرحوم مدرس رضوی جز آن، شرح‌هایی دیگر را نیز برشمرده و مورد توجه قرار داده است.^{۱۳۲} در کتاب *تعلیقات حدیقه الحقیقه*، جمع و تألیف مدرس رضوی بیت به بیت این اثر با شرح آن آمده و مأخذ گفتار مشایخ در پایان کتاب درج شده است. گاهی هم عین سخن را در یک مصراع می‌آورد.^{۱۳۳}

در حدیقه دویست و هفتاد آیه و حدود دویست حدیث، بصورت اقتباس یا اشاره و یا نقل به معنی یا تلمیح درج شده مثلاً: «ای که در بند صورت و نقشی - بسته استوی علی العرش» که اشارتی است به آیه «استوی علی العرش»^{۱۳۴}. و «در ره قهر و عزت صفتش - کُنه تو پس بود به معرفتش» که تلمیحی است به حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۱۳۵}.

باب دوم حدیقه درباره قرآن است و شرح و بیانی خاص و جالب دارد. با آنکه این مثنوی، عرفانی و حکمی است، دستور زندگی اجتماعی و حکومت راندن و رعایت عدالت و رفتار خوب با مردم در آن آمده است.

به همین جهت است که در باب نهم، از حکمت و امثال و عیوب شعرا و اطبا و اخترشناسان سخن گفته و خوب و بد هر طبقه را بیان کرده و جاهل هر طایفه را از عالم جدا کرده و چون به صف منجمان می‌رسد، به تفصیل از احکام نجوم و افلاک و

سیارات سخن بمیان می‌آورد و این دلیل بر وسعت اطلاعات و معلومات سنایی است. چون به پزشکان خوب و بد و مناقب پزشکان عالم می‌رسد، پنجاه نوع بیماری را بیان می‌کند که همه در کتب طبی قدیم و نظیر این مطالب در منظومه‌های پیش از سنایی نیامده و بعد از او هم به این شکل و تفصیل کمتر دیده می‌شود و در همین باب نهم راجع به خویشان و بستگان سخن می‌گوید و به مذهب آنان می‌پردازد و یکایک خویشان را نکوهش می‌کند و به مطایبه و هزل هم می‌پردازد و پیداست از خویشان و بستگان رنج و آزار دیده یا بطور کلی ذم خویش و پیوند کرده است و حتی خویشاوند صوفی و فقیه را هم از نکوهش بی‌نصیب نگذاشته است و در تمام این مذمت‌ها، از ریاکاری و عدم حقیقت و پای‌بند نبودن به شرع حقیقی و مباح دانستن محرمات سخن گفته و دلتنگ و ملول شده است و همین مطالب از موارد بسیار جالب و لطیف و آموزنده حدیقه است. چون مطالب حدیقه ابتکاری و تازه است، ناچار الفاظ و ترکیبات تازه هم دارد. مانند، «دوزخ آشیانه»، «خانه خیال» و «یکی از جهل گفته قعد و جالس - بسته برگردن از خیال جرس».

«حدست و شمار ازو معزول صمد است و نیاز از او مخدول»

در حدیقه مجموعاً ۱۰۲ حکایت و تمثیل و تمثیل آمده که در بعضی باب‌ها به تناسب مطالب، بیشتر و در بعضی کمتر است.

مثلاً زیر فصل تقدیس باری تعالی و پذیرش آفرینش همانگونه که هست و نیز عیب نگرفتن بر مخلوقات، این حکایت معروف را آورده است:

«بلهی دید اشتری به چرا گفت نقشت همه کژاست چرا»^{۱۳۶}

و پیش از آن گفته: «در جهان آنچه رفت و آنچه آید - و آنچه هست آنچه‌ان همی باید» و حکایت «بخ فروش نیشابور»^{۱۳۷}

بیان سنایی در حدیقه گاهی ساده و لطیف و روان بنظر می‌آید، مثلاً «عاشقی را یکی فسرده بدید...»^{۱۳۸}

روی هم رفته نکته قابل توجه در حدیقه که نمودار و پیش‌آهنگ مثنویهای عارفانه است، بیان معنی است به هر لفظ که باشد (مانند مثنوی مولانا و مثنوی‌های عطار). به این جهت الفاظ، تابع معانی است و این معانی است که الفاظ را می‌کشد و با

خود می‌برد. به این جهت کلمات: «طمطراق» و «مروض» و «تخویف» و «تصویف» و «آماس» و «مستحلان» و «خلوق» و «چرخ مالیدگان» و «عمر پالیدگان» و «اعشار و اخماس» و نظائر آن در حدیقه دیده می‌شود. اما حدیقه مانند هر منظومه عرفانی از آرایش‌های لفظی و صنایع بدیعی خالیست، مگر به ندرت.

بالاخره در پایان حدیقه، سنایی در نسخه‌ای که به بغداد برای امام برهان‌الدین ابوالحسن... می‌فرستد، کتابش را چنین وصف می‌کند: «این کتاب که گفته‌ام در پند...»^{۱۳۹}

مثنوی‌های دیگر سنایی

مرحوم استاد مدرس رضوی هفت مثنوی تحت عنوان «مثنوی‌های حکیم سنایی» با مقدمه و تصحیح به چاپ رسانده که عبارت است از: *عقل‌نامه، عشق‌نامه، سنایی‌آباد، تحریمة‌القلم، طریق‌التحقیق، کارنامه بلخ، سیرالعباد الی‌المعاد*. از این هفت مثنوی، خود استاد مدرس رضوی نسبت دو مثنوی *عشق‌نامه و سنایی‌آباد* را به سنایی، مشکوک دانسته و رد کرده‌اند.^{۱۴۰} و بعضی دو مثنوی *طریق‌التحقیق و عقل‌نامه* را هم از سنایی نمی‌دانند.^{۱۴۱}

اما مثنوی *کارنامه بلخ* که ظاهراً از نخستین مثنوی‌های سنایی است، حدود ۴۴۰ بیت دارد و بکلی از اشعار عرفانی، صوفیانه و حکمت و موعظه خالی است و یکسره در مدح یا ذم بزرگان و طبقات مردم است.

وزن این مثنوی و همه مثنوی‌های سنایی همان وزن *حدیقة‌الحقیقه* است. *کارنامه بلخ*، مطایبه نامه هم نامیده شده و چون مطلبی عادی در مدح و ذم اشخاص است، بسیار ساده و بی‌پیرایه و گاهی نزدیک به زبان عامه گفته شده، مخصوصاً در هجویات و هزلیات. این «کارنامه» را خواجه سنایی رحمه‌الله از بلخ به غزنین فرستاد به جماعت دوستان و یاران. در این جای هر طایفه را بستاید، خاصه اهل دیوان را، اول، صفت یاد کند و پدر را ادرازی خواهد و حسب حال خویش بگوید در این مثنوی.

ویحک ای نقشبند بی‌خامه قاصد رایگان بی‌نامه^{۱۴۲}

مدح سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی (متوفی ۵۰۸ یا ۵۰۹ هـ. ق) و شاهزادگان غزنین و ارباب دیوان و مدح *ثقة‌الملک* و بعد صفت پدر خویش می‌کند... و بعد

بدی‌های عالمان بد را می‌گوید و ارباب طریقت را وصف می‌کند و اباحتیان و زنان را وصف می‌کند و به هزل می‌پردازد، بعضی از شاعران را مدح و بعضی مانند معجزی شاعر و حکیم صابونی را ذم می‌کند و به طعنه. معجزی شاعر را «جوال نحو و ادب» می‌خواند: «معجزی آن جوال نحو و ادب - آن به تازی فزون زاهل عرب»^{۱۴۳}. جمال منجم را نکوهش می‌کند^{۱۴۴} و درباره اراذل شعرا سخن می‌گوید و هجو می‌کند و استاد خویش خواجه حسین را می‌ستاید.^{۱۴۵} حکیم مختاری غزنوی شاعر را می‌ستاید و حسب حال خود و اظهار مشقت سفر بلخ می‌کند.^{۱۴۶} و صفت بلخ می‌گوید^{۱۴۷} و به صفت عبدالحمید بلخی پایان می‌دهد. این مثنوی از جهت مطالعات اجتماعی و نظر یک حکیم شاعر عارف نسبت به معاصران قابل توجه و مطالعه است.

تحریمه القلم

مثنوی کوتاهی است در ۱۰۲ بیت خطاب به قلم و جواب او به شاعر، وصف خوب و تازه‌ای از قلم است با آغاز: «مرحبا ای سیه رخ دو زبان - ای حدیث آفرین بی دل و جان»^{۱۴۸}

و پس از وصف قلم، خطاب او به شاعر می‌آید^{۱۴۹}: «... در این مثنوی از ترک صفات بد و توجه به حق و خداوند و روی آوردن به فقر صوفیانه صحبت شده است. اما باز هم بیان، ساده‌تر و روان‌تر از حدیقه است، مثلاً: «سبب زندگیت اگر نان است - گرو نان به دست تو جان است»...

سیرالعباد الی المعاد

بعد از حدیقه‌الحقیقه، معروف‌ترین مثنوی سنائی *سیرالعباد الی المعاد* است که شهرت جهانی دارد، زیرا یک سفر روحانی و معنوی به جهان دیگر و دیدار حالت مردم گناهکار و نیکوکار در سرای دیگر است و این مثنوی همانند *کمدی الهی دانتته* و *ارداویراف‌نامه* از آثار زبان پهلوی است.^{۱۵۰}

نیکلسون دانشمند انگلیسی مقاله‌ای دارد تحت عنوان «سنایی پیشرو دانتته» و مثنوی سنایی دو قرن پیش از *کمدی الهی* دانتته سروده شده است. این مثنوی در ۱۳۱۶

شمسی با تصحیح و مقدمه مرحوم سعید نفیسی به سعی کوهی کرمانی منتشر شده و ۷۷۰ بیت دارد. در چاپ مرحوم مدرس رضوی ۷۹۹ بیت است و با این چاپ شرحی مختصر هم همراه است که مؤلف آن معلوم نشده است.^{۱۵۱}

مرحوم مدرس رضوی در مقدمه مثنوی‌ها^{۱۵۲} نوشته است که بر مثنوی «سیرالعباد الی المعاد» سنائی، حکیم اوحالدین طیب رازی ذیلی گفته که با این بیت آغاز می‌شود: «ای خداوند جسم و جان و خرد - بیش از این مرغ و هم بر نپرد.»

و این ذیل به تصحیح مرحوم عباس اقبال در شماره ۳۶ سال ۲ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ شده است. این مثنوی با وصف باد آغاز می‌شود، مانند آغاز «کارنامه بلخ»، اما این جا تفصیل بیشتر دارد و چنین شروع می‌شود: «مرحبا ای برید سلطان وش - تخت از آب و تاجت از آتش» و نظیر این بیت در آغاز کارنامه بلخ چنین است: «ز آتش و آب کرده افسر و تخت - نقشبند عروسکان درخت»

و این بیت در هر دو تکراری است: «سایه خشکی و قابل نم - پدر عیسی و مرکب جم» که در کارنامه بلخ «نایب خشکی و... آمده است. و پدر عیسی مقصود، نفخه و بادی است که در آستین مریم (ع) دمیده شد و به عیسی باردار گردید، که خاقانی در قصیده مسیحیت در مقام سوگند می‌گوید: «به مهد راستین و حامل بکر - به دست و آستین باد مجرا» و «مرکب جم» مقصود «مرکب سلیمان» است که باد بود و در ادبیات، جم را به جای سلیمان می‌گذارند و خصوصیات حضرت سلیمان را به جم نسبت می‌دهند، مانند «خاتم جم» و... پس از مقدمه سیرالعباد، مراتب نفس نامیه و روح حیوانی و نفس عاقله (عقل مستفاد) و گوهر خاک و بعد، صفات بد آدمیان مانند حسد و کینه و طمع و بعد، جوهر آب را وصف می‌کند. از صفت نفس عاقله راهنمایی پیری را درباره خود بیان می‌کند، مانند راهنمایی ویرزیل که راهنمای «دانت» بوده و نیز از پیری با شکوه و فرهمند یاد می‌کند که ابوعلی سینا در قصه حی بن یقظان به راهنمایی و پند و اندرز او اشاره می‌کند و سنایی می‌گوید: «پیرمردی لطیف و نورانی همچو در کافری مسلمانی...»^{۱۵۳}. بعد از وصف جوهر آب، صفت کیوان و جوهر باد و فلک قمر و صفت هوا و آتش و آفتاب و مراتب نفس انسانی و صفت افلاک (عطارد و زهره

و... فلک البروج و فلک الافلاک را وصف می‌کند و به صفت کلّ و عقل کلی می‌پردازد.

سپس ارباب عبودیت و طریقت را می‌ستاید و حسن تخلص به قاضی سرخس دارد و مدحی بیشتر از او می‌کند و مثنوی را پایان می‌دهد و می‌گوید: «عرضت از عرض دین مقید باد...»^{۱۵۴} و در ضمن بحث هر فلک، وصف جماعتی را بمیان می‌آورد. چنان که پس از صفت فلک زهره و صفت طبایعیان می‌گوید:

مرد مانند اندر و بسیار چشمه‌هاشان دو، قبله‌هاشان چار^{۱۵۵}

و «صفت فلک آفتاب» و «صفت ستاره پرستان و منجمان» و «صفت معجبان» (مغروران) را به دنبال آن می‌آورد. بیان سنایی در این مثنوی ساده و بدون پیچ و تاب سخن و خالی از صنایع بدیعی است و بر روی هم برای بیان معنی که مورد نظر است از الفاظ ساده و بدون ابهام و ابهام استفاده می‌کند مانند:

«مردمان دیدم اندرو جمعی - روشن و تیره ذات چون شمعی» و «ای گذشته از بند گلخن و گو - گلشن اینک، درون گلشن شو»^{۱۵۶} و «چون رُحَم زان حدیث او بشکفت - آن جهان دیده پیر با من گفت...»^{۱۵۷}

بعضی اشعار هم تعقید دارد و درست مقصود را نمی‌رساند مانند: «کانکه از سعی عمر کرکس بود - ملک الموت پشه‌ای بس بود» که اشاره است به نمرود فرعون و بالا رفتن او به آسمان به کمک کرکسان که دعوی خدایی کرد و پشه‌ای در بینی او رفت و او را هلاک کرد و «از کم اندیشگی چو جنبش چرخ / سره و زیف نزدشان یک نرخ» که در قافیه هم غلطی رواداشته که اختلاف حذو دارد، (اختلاف حرکت حرف قبل از قید). بر روی هم باید گفت مثنوی سیرالعباد الی المعاد، اگر چه از جهت موضوع و طرح مطلب تازگی دارد، اما از جهت سبک بیان و تعبیرات و ترکیبات، عالی و در حد سخن بلند و درجه یک نیست.

پیش از این گفتیم که دو مثنوی «عشق‌نامه» و «سنایی آباد» بکلی از سنایی نیست و از مقلدان اوست و درباره دو مثنوی دیگر: «عقل‌نامه» و «طریق التحقیق» هم تردید وجود دارد که از سنایی هست یا نه. مثنوی «عقل‌نامه» تا اندازه‌ای به بیان سنایی نزدیک

است و ابیات - همانند سایر مثنویها - زیاد دارد، این مثنوی را هم با وصف باد و خطاب باد آغاز کرده مانند سرآغاز «کارنامه بلخ» و «سیرالعباد الی المعاد». ابیات شبیه ابیات سنائی هم دارد، اما آنچه نسبت *عقل‌نامه* را به سنائی مورد تردید قرار می‌دهد اشعار سست و بی‌معنی و غلط است که از سیاق سخن سنائی دور شده است. مثلاً «این سخنها که تو فروخواندی - وین دُررها که تو برافشاندی - هیچ دانی که از کجا گفستی - هیچ دانی که از کجا سفتی...»^{۱۵۸}

و «سخنی پرسم از تو بر حقی - همه معنی و خارج از دعوی (کذا)» و «کیست کش ز اندرون خود راه است...»

اما مثنوی طریق‌التحقیق چه از نظر سبک بیان و چه از لحاظ موضوعات طرح شده در آن، بکلی دور از سخن سنائی و سایر مثنویهای اوست. مثلاً آغازش: «خالق الخلق و باعث الاموات - عالم الغیب و سامع الاصوات»^{۱۵۹}. اگرچه مرحوم مدرس رضوی در نسبت آن به حکیم سنائی اصرار ورزیده و ابیاتی از آن را نقل کرده که نام سنائی آمده: «ای سنائی ز جسم و جان بگسل» و بیتی هم از آن آورده که تاریخ سرودن مثنوی را ۵۲۸ هـ. ق ذکر کرده: «پانصد و بیست و هشت آخر سال...» (ص دوازده مقدمه مثنویها). در این مثنوی ابیاتی هم از حدیقه آمده است. ابیات این مثنوی ۸۷۳ است. در پایان آمده: «جز سنائی، دگر نگفت کسی - این چنین گوهری نسفت کسی...»

به سنائی مثنویهای دیگر مانند «بهرام و بهروز» و «غریب‌نامه» و «زادالسالکین» نیز نسبت داده‌اند که مطلقاً از او نیست^{۱۶۰}.

توضیح: سبک‌شناسی شعر انوری و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی از همین

نویسنده در شماره ۲ این مجلد خواهد آمد. *پرتال بین‌علوم انسانی*

پی‌نوشت‌ها و منابع

- ۱- مقدمه دیوان مسعود سعد، تصحیح رشید یاسمی، صفحه ۵.
- ۲- تاریخ ادبیات، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۲، صفحه ۸۰۵.
- ۳- مقدمه دیوان امیر معزی، تصحیح عباس اقبال، ص ۵. ضمناً بعضی سال وفات امیر معزی را ۵۴۳ هـ. ق نوشته‌اند (رک. به همان مقدمه).
- ۴- مقدمه دیوان ادیب صابر چاپ قدیم ص ۴۵ نقل از تذکره هفت اقلیم. در مقدمه دیوان ادیب صابر چاپ محمدعلی ناصح ص ۴۵ و ۴۶ سال وفات ۵۴۶ هـ. ق ذکر شده است.
- ۵- مقدمه دیوان عمق بخارائی، تصحیح سعید نفیسی، ص ۳۲.
- ۶- مختاری نامه، تألیف جلال‌الدین همائی، ص ۳۱۷.
- ۷- همان، ص ۳۲۱.
- ۸- تعلیقات چهار مقاله نظامی عروضی. چاپ اروپا، صفحه ۱۵۱، چاپ دکتر معین، ص ۱۲۸، نیز مقدمه دیوان سنائی تصحیح مدرس رضوی، تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲.
- ۹- مقدمه دیوان سنائی، ص ن.
- ۱۰- تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر صفا، ج ۲، ص ۸۰۵.
- ۱۱- شعر و ادب فارسی، تألیف زین‌العابدین مؤتمن، ص ۶-۷.
- ۱۲- دیوان خاقانی شروانی، تصحیح دکتر ضیاء‌الدین سجادی، ص ۹۲۶.
- ۱۳- مدح رکن‌الدین رازی و رکن‌الدین در شعر خاقانی، مدح حمیدالدین صاحب مقامات حمیدی در شعر انوری و مدح رکن‌الدین ضاعد در شعر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی.
- ۱۴- مقدمه دیوان خاقانی، ص ۴۵ و ۴۶.
- ۱۵- دیوان خاقانی، ص ۴۱۰ و ۴۱۵.
- ۱۶- همان، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.
- ۱۷- همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۳.
- ۱۸- اقبالنامه، چاپ وحید دستگردی، ص ۶۰.
- ۱۹- دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی، ص ۸۵۰ و مقدمه دیوان ص ۶.
- ۲۰- همان، ص ۸۵۸.

- ۲۱- دیوان جمال‌الدین چاپ وحید دستگردی، ص ۲-۱۱.
- ۲۲- دیوان خاقانی، ص ۸۹۱.
- ۲۳- چهارمقاله نظامی عروضی چاپ اروپا، ص ۴۹، چاپ دکتر محمدمعین، ص ۷۸، حواشی ص ۲۳۸ و ۲۴۲ همه مطالب و مباحث مربوط است به رؤیت حق.
- ۲۴- گنجینه گنجوی، تألیف وحید دستگردی، ص لح.
- ۲۵- همان مأخذ، ص لط.
- ۲۶- دیوان خاقانی، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.
- ۲۷- همان، ص ۲۱۴ و ۲۹۰.
- ۲۸- دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۴۶۱.
- ۲۹- اقبالنامه، تصحیح وحید دستگردی، ص ۱۳۱.
- ۳۰- همان، ص ۱۳۲.
- ۳۱- همان، ص ۹۷-۱۰۸.
- ۳۲- همان، ص ۱۲۰-۱۳۰.
- ۳۳- رک مقدمه دیوان خاقانی، ص ۴۷ و متن دیوان، ص ۷۸۰، ۷۸۱ و ص ۹۱۹.
- ۳۴- دیوان خاقانی، ص ۷۵۵.
- ۳۵- همان، ص ۸۷۳.
- ۳۶- ر.ک. دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۲، ص ۴۲ تا ۵۰. مقاله مجتبی مینوی در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۳۷- دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۱، ص ۲۰۱، تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۰۵.
- ۳۸- دیوان خاقانی، ص ۱۵۵.
- ۳۹- همان، ص ۷۴۶.
- ۴۰- همان، ص ۵۶.
- ۴۱- همان، ص ۴۱۵.
- ۴۲- دیوان جمال‌الدین، تصحیح وحید دستگردی، ص ۲۹۸.
- ۴۳- همان چاپ، ص ۳۱۴.
- ۴۴- همان چاپ، ص ۱۶۱.

- ۴۵- همان چاپ، ص ۲۵۷.
- ۴۶- دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۱، ص ۴۱.
- ۴۷- همان چاپ، ص ۴۶۹.
- ۴۸- دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح تقی بینش، ص ۶۶.
- ۴۹- دیوان خاقانی، ص ۴۹.
- ۵۰- همان، ص ۲۲۱-۲۲۷.
- ۵۱- دیوان رشید و طواط، تصحیح سعید نفیسی، ص ۳۱۴-۳۱۶.
- ۵۲- دیوان مجیر، تصحیح دکتر محمدآبادی، ص ۳۹-۴۴.
- ۵۳- تذکره الشعرا، چاپ خاور، ص ۹۸، در دیوان رشید و طواط، چاپ سعید نفیسی، ص ۲۲۸-۲۲۹. مقدمه بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، تألیف ملاحسین کاشفی سبزواری، تصحیح میرجلال‌الدین کزازی.
- ۵۴- تذکره الشعرا، چاپ خاور، ص ۶۱-۶۲. مجالس المؤمنین، چاپ کتابفروشی اسلامیة، ج ۲، ص ۶۱۶-۶۱۷، نیز مقدمه بدایع الافکار فی صنایع الاشعار.
- ۵۵- رک: مقاله دکتر سجادی، «ایهام تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ»، مجموعه مقالات کنگره حافظ، دانشگاه شیراز. مجموعه حافظ‌شناسی، چاپ انتشارات پازنگ، ج ۲.
- ۵۶- دیوان رشید و طواط، به کوشش سعید نفیسی، ص ۶۴-۶۸.
- ۵۷- دیوان ظهیر فاریابی، به کوشش تقی بینش. مقدمه، ص ۹۴-۹۵، سؤال از امامی هروی درباره شعر ظهیر و انوری. در تاریخ‌گزیده تصحیح دکتر نوائی، ص ۷۴۹-۷۵۰، حبیب‌الیسر، چاپ خیام، ج ۲، ص ۱۱۸، مقدمه دیوان انوری، ج ۲، تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، و مقاله نگارنده تحت عنوان شعر درباره شعر در مجله سخن.
- ۵۸- لباب‌الالباب، چاپ سعید نفیسی، ص ۳۹۰.
- ۵۹- رک مقاله نامگذاری اشعار بقلم نگارنده این سطور در مجله سخن دوره...
- ۶۰- رک مقاله نگارنده تحت عنوان «ملمع» در مجله آینده.
- ۶۱- رک به مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تألیف دکتر سیدضیاء‌الدین سجادی.
- ۶۲- شرح کامل احوال و آثار او در: سخن و سخنوران، مقدمه دیوان تصحیح مدرس رضوی، مقدمه حدیقه‌الحقیقه تصحیح مدرس رضوی، مقدمه دیوان سنائی تصحیح دکتر مظاهر مصفا، حواشی چهارمقاله، تاریخ ادبیات دکتر صفا، لباب‌الالباب و تذکره‌های دیگر.
- ۶۳- مقدمه دیوان سنائی، چاپ دکتر مظاهر مصفا، صد و هشتاد و نه، حاشیه یک.

- ۶۴- همان مقدمه، ص صد و هشتاد و هشت.
- ۶۵- همان مقدمه، ص صد و نود و هشت.
- ۶۶- دیوان سنائی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۰۶۰ و نیز در مقدمه.
- ۶۷- مقدمه دیوان، چاپ مدرس رضوی.
- ۶۸- همان چاپ، ص ۱۴۳.
- ۶۹- دیوان، تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۴۵.
- ۷۰- همان چاپ، ص ۸۵، چاپ مظاهر مصفا، ص ۵۲.
- ۷۱- تاریخ ادبیات دکتر صفا، ج ۲، ص ۷۴۵.
- ۷۲- همان، ص ۳۴۱، تاریخ ادبیات، دکتر صفا جلد ۲، ص ۷۴۶.
- ۷۳- دیوان، چاپ مدرس رضوی، ص ۱۱۲ و ۱۱۷، چاپ مظاهر صفا، ص ۶۵-۶۸.
- ۷۴- دیوان عمیق، چاپ سعید نفیسی، ص ۱۳۹-۱۴۰.
- ۷۵- دیوان، تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۷۰.
- ۷۶- مختاری‌نامه، تألیف جلال‌الدین همائی.
- ۷۷- همان، ص صد و ده - صد و نوزده.
- ۷۸- دیوان، چاپ مظاهر مصفا، ص ۲۳۴-۲۳۶.
- ۷۹- نگارنده آن نامه را در پایان‌گزیده اشعار سنائی از انتشارات زوار، بچاپ رسانده است.
- ۸۰- دیوان، چاپ مدرس رضوی، ص ۳۴.
- ۸۱- همان چاپ، ص ۴۵۱.
- ۸۲- همان چاپ، ص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۸۳- همان چاپ، ص ۱۸۲-۱۹۳.
- ۸۴- همان، ص صد و هفت و صد و هشت.
- ۸۵- همان، ص ۴۶۷-۴۷۱.
- ۸۶- همان چاپ، ص ۲۳۸-۲۴۶.
- ۸۷- مقدمه آن چاپ ص سز-ع.
- ۸۸- مقدمه دیوان، تصحیح مدرس رضوی.
- ۸۹- دیوان سنائی، ص ۱۹.

- ۹۰- کلیات سعدی، تصحیح فروغی، غزلیات، ص ۱۳.
- ۹۱- حدیقة الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، ص ۶۰.
- ۹۲- مقدمه دیوان، چاپ مدرس رضوی ص فکا.
- ۹۳- همان چاپ، ص ۱۸۵.
- ۹۴- همان چاپ، ص ۳۴۵.
- ۹۵- دیوان سنائی، ص ۱۹۶-۲۰۴.
- ۹۶- دیوان منوچهری، تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ص ۶.
- ۹۷ و ۹۸- دیوان سنائی، ص ۷۴.
- ۹۹- همان، ص ۷۵.
- ۱۰۰- آفاق غزل فارسی، تألیف دکتر صبور، داریوش، ص ۲۸۰ ببعده غزل عرفانی تا بحث درباره شعر سنائی ص ۱۸۷-۱۹۶ چاپ دوم، نیز مقدمه‌ای بر مبانئ عرفان و تصوف، تألیف نگارنده این سطور، ص ۳۰۸.
- ۱۰۱- دیوان، چاپ مدرس رضوی، ص ۱۸۰. در این بیت، تعب کاه به معنی کم‌کننده تعب است (ماحوزی).
- ۱۰۲- همان، ص ۱۴۹.
- ۱۰۳- استاد در این وزن رقمی ذکر نکرده‌اند. (توضیح از م. ماحوزی).
- ۱۰۴ و ۱۰۵- دیوان، ص ۷۹۲ و ۷۹۸.
- ۱۰۶- همان، ص ۸۲۸.
- ۱۰۷- همان، ص ۸۱۷.
- ۱۰۸- همان، ص ۸۶۷.
- ۱۰۹- همان، ص ۸۸۴.
- ۱۱۰- همان، ص ۸۱۰.
- ۱۱۱- همان، ص ۹۳۴.
- ۱۱۲- همان، ص ۹۷۵.
- ۱۱۳- همان، ص ۸۷۸.
- ۱۱۴- همان، ص ۱۰۴۵.
- ۱۱۵- همان، ص ۸۷۱.
- ۱۱۶- دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۶۱۶.

- ۱۱۷- دیوان سنایی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۹۲۵.
- ۱۱۸- همان چاپ، ص ۹۸۸.
- ۱۱۹- همان، ص ۱۰۱۴.
- ۱۲۰- همان، ص ۱۰۳۶.
- ۱۲۱- همان، ص ۱۰۳۵.
- ۱۲۲- همان، ص ۱۰۶۰.
- ۱۲۳- همان، ص ۱۱۰۲.
- ۱۲۴- همان، ص ۱۱۴۰.
- ۱۲۵- همان، ص ۱۱۵۰.
- ۱۲۶- مقدمه دیوان سنایی، ص قبح.
- ۱۲۷- حدیقه، ص ۷۱۶.
- ۱۲۸- همان، ص ۷۰۹.
- ۱۲۹- همان، ص لج و لد.
- ۱۳۰- همان، ص ۷۴۴، ۷۴۷.
- ۱۳۱- حدیقه، ص ۷۱۶.
- ۱۳۲- همان، ص ه و نه مقدمه.
- ۱۳۳- همان، ص ۹۵.
- ۱۳۴- تعلیقات حدیقه، چاپ مدرس رضوی، ص ۹۷.
- ۱۳۵- همان کتاب، ص ۸۵، بیت ۶۲.
- ۱۳۶- حدیقه الحقیقه، ص ۸۴.
- ۱۳۷- همان، ص ۴۰۹.
- ۱۳۸- همان، ص ۲۲۷.
- ۱۳۹- حدیقه، ص ۷۴۵.
- ۱۴۰- مقدمه مثنوی‌های سنایی، چاپ مدرس رضوی، ص ۵-۴.
- ۱۴۱- مقدمه تازیانه سلوک، شرح اشعار سنایی، از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۹.
- ۱۴۲- مثنوی‌های سنایی، ص ۱۴۲.



پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۴۳- مثنوی‌ها، ص ۱۶۳.

۱۴۴- همان، ص ۱۶۵.

۱۴۵- همان، ص ۱۶۷.

۱۴۶- همان، ص ۱۷۲.

۱۴۷- همان، ص ۱۷۵.

۱۴۸- همان، ص ۸۳.

۱۴۹- همان، ص ۸۴.

۱۵۰- مقدمه کملی الهی دانت، دوزخ، ترجمه شفا، شجاع‌الدین.

۱۵۱- مقدمه مثنوی‌ها، ص ۱۵.

۱۵۲- همان، ص ۱۶.

۱۵۳- مثنوی‌ها، ص ۱۸۸-۱۸۷.

۱۵۴- همان، ص ۲۳۳.

۱۵۵- همان، ص ۲۰۶-۲۰۵.

۱۵۶- همان، ص ۲۰۴.

۱۵۷- همان، ص ۲۰۳.

۱۵۸- همان، ص ۱۳.

۱۵۹- همان، ص ۹۱.

۱۶۰- مقدمه مثنوی‌های سنائی.

